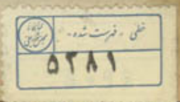

۱۵۶
کتابخانه
مجلس شورای ملی
۵۲

از این کتاب در ذریعه نام برده است

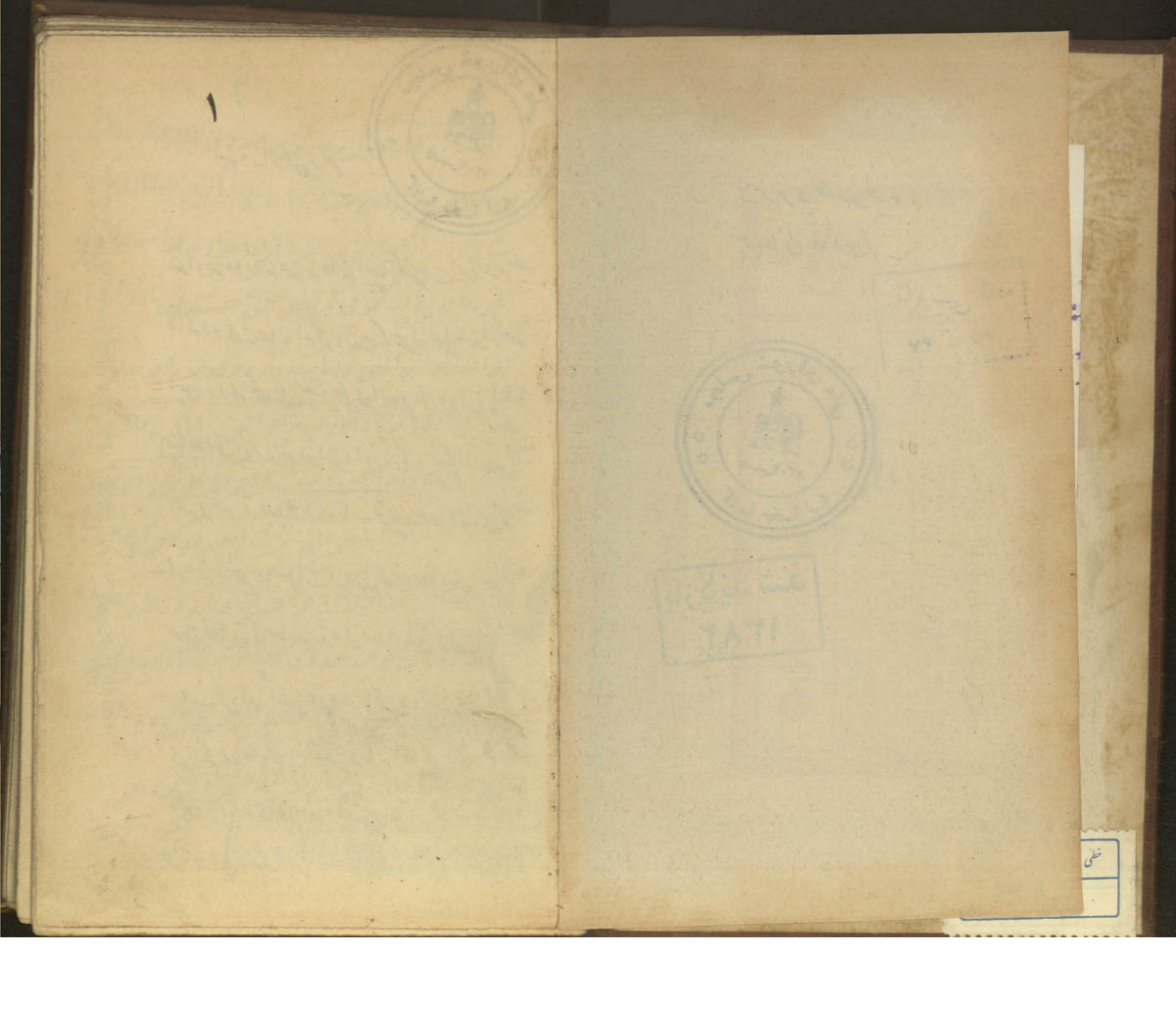
در رد صوفیه
و بیان ثقلین








درر صوفیه
وبیان ثقلین
بازرسی شد
۳۴ - ۳۶
مجلس شورای ملی
کتابخانه
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
۵۲۸۱
۵۰۹۶
خطی ـ فهرست شده ـ
۵۲۸۱





بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند جل شأنه بعد از خاتم انبیاء صلوات الله وسلامه علیه
وآله دو حجت بیان امه گذاشت که هر که تخطی کند از گفته
این دو حجة هالک است یکی قرآن ویکی دوازده امام ع
چنانچه بمضمون روایة متواتره انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله وعترتی میباشد در باب توحید وخداشناسی کلماتی
از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نقل میکنیم بعد از آن
بعضی کلماتی که صادر شده از صوفیهائی که کتب آنها را
چاپ کرده‌اند اهل فهم وادراک و دانش وعلم ملاحظه
کنند که جمع ما بین آنها وفرمایشات ائمه سلام الله علیهم میشود یا نه اما جمع باشد که اهل
دین ودیانة واهل فهم وتحقیق جمع آن جمع را بدانند نه بجهة
عرفان بافی وعبارة پردازی که آن خود ناصحیح است [illegible]

المستعان

۲

المستعان در بحار نقل کرده از توحید صدوق علیه الرحمه که روایة
کرده بسند خود از ابن حمید از جناب علی ابن الحسین علیهما السلام که
سؤال کردند از او از توحید حضرة فرمود خداوند میدانست که در
آخر زمان میآیند قومی که اهل تعمق هستند پس نازل کرد قل
هو الله احد الله الصمد وآیات وارده در سوره حدید را سبح
لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک
السموات والارض یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر
تا آخر آنجا که گفته وهو علیم بذات الصدور هر کسی زیاده
از این را بخواهد هلاک خواهد شد وباز در بحار نقل
کرده از کتاب توحید صدوق علیه الرحمه که او روایة میکند
از عبد العزیز ابن مهتدی که میگوید سؤال کردم از
حضرة رضا علیه السلام از توحید حضرة فرمود هر کسی
قل هو الله احد را بخواند وایمان باو بیاورد بتحقیق توحید را

شناخته عرض کردم چگونه بخوانند او را فرمود همان طوری
که مردم میخوانند او را و زیاد کرد آنجناب برای عموم
مردم میخوانند در قرآن سه مرتبه کذلک الله ربی را و باز
در بحار نقل کرده از کتاب امالی صدوق علیه الرحمه که روایه
کرده بسند خود از سلیمان ابن خالد که میگوید حضرة صادق
علیه السلام فرمود بترسید و اجتناب کنید از تفکر
در ذات خداوند بدرستیکه تفکر در ذات خداوند
زیاد نمیکند انسان را مگر تحیر و تیه خداوند
تعالی ابصار را و او را درک نمیکنند و وصف نمیشود
بمقدار و باز در بحار نقل کرده از کتاب
محاسن برقی علیه الرحمه که او روایه کرده از
حسین ابن میاح از پدرش از حضرة صادق
آل محمد علیه و آله و علیهم الصلوة و السلام
که فرمود

که فرمود من نظر فی الله کیف هو هلک و در مجمع البحرین
در لفظ فکر میگوید و فی الحدیث من تفکر فی ذات الله
تزندق ای من تأمل فی معرفة الذات تزندق لانه
طلب ما لم یطلبه و لم یصل الیه نبی و لا ولی انتهی
و در بحار ایضا نقل کرده از کتاب روضة الواعظین که
او از حضرة امیر المؤمنین علیه السلام روایة کرده که
فرمود اتقوا ان تمثلوا بالرب الذی لا مثل له او تشبهوه
من خلقه او تلقوا علیه الاوهام او تعملوا فیه الفکر و تضربوا له
الامثال او تنعتوه بنعوت المخلوقین فانه لمن فعل ذلک
نارا و ایضا در بحار از همین کتاب روضة الواعظین
نقل کرده که روایة میکند از حضرة امیر المؤمنین علیه السلام
که مردی باو عرض کرد این المعبود حضرة فرمود لا یقال
این لانه این الاینیة و لا یقال کیف لانه کیف الکیفیة

ولا یقال ما هو لانه خلق الماهیة سبحانه من عظیم تاهت
الفطن فی تیار امواج عظمته وحصرت الالباب عند
ذکر ازلیته وتحیرت العقول فی افلاک ملکوته
و در کافی روایة کرده بسند خود از علی ابن ابی حمزه
که گفت عرض کردم خدمت امام صادق علیه السلام
هشام ابن الحکم از شما روایة کرد خداوند جسم صمدیست
نورانیست معرفة او ضروریست منت میگذارد بان
معرفة بر کسیکه میخواهد از خلقش پس حضرة فرمود سبحان
من لا یعلم احد کیف هو الا هو لیس کمثله شیء وهو السمیع
البصیر لا یحد ولا یحس ولا تدرکه الحواس ولا
یحیط به شیء ولا جسم ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید
وایضا شیخ کراجکی علیه الرحمه در کتاب کنز الفوائد
روایة کرده از حضرة صادق علیه السلام که فرمود سبحان

من لا یعلم

من لا یعلم کیف هو الا هو لیس کمثله شیء وهو السمیع
البصیر لا یحد ولا یحس لا تدرکه الابصار ولا یحیط به
شیء ولا هو جسم ولا صورة ولا بذی تخطیط ولا تحدید وایضا
در بحار نقل کرده از کتاب محاسن شیخ برقی علیه الرحمه
که او بسند خود روایة کرده از سلیمان ابن خالد که میگوید حضرة
صادق علیه السلام بمن فرمود یا سلیمان بدرستیکه خداوند
تعالی فرموده ان الی ربک المنتهی پس هرگاه کلام منتهی
بخداوند شد امساک کنید از [illegible] تکلم و باز در بحار نقل
کرده از تفسیر علی ابن ابراهیم قمی که او بسند خود روایة
کرده از جمیل ابن دراج از حضرة صادق علیه السلام در قول
خداوند که فرموده وان الی ربک المنتهی فرمود هرگاه
منتهی شد کلام بخداوند پس امساک کنید از کلام و تکلم کنید
فیما دون العرش و تکلم نکنید فیما فوق العرش بدرستیکه خلق

تکلم کردند در مافوق عرش پس عقول انها تیه و تحیر رفت
اخر الحدیث مجلسی علیه الرحمة میفرماید مقصود از ما
فوق العرش کنایه از ذات است و در کافی روایة کرده
بسند صحیح از محمد ابن مسلم عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال ایاکم
والتفکر فی الله ولکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته
فانظروا الی عظیم خلقه و فی الکافی ایضا بسنده الی زراره
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ملکا عظیم الشأن کان
فی مجلس له فتناول الرب تعالی ففقد فما یدری این هو
و در بحار نقل کرده از کتاب توحید صدوق بسنده الی محمد
ابن عیسی و در احتجاج طبرسی او را نیز نقل کرده از
جناب امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند آیا جایز است
اینکه بگویند خداوند شیء است حضرت فرمود بلی خارج
کنید او را از حدین حد تعطیل و حد تشبیه و باز در بحار نقل کرده
از کتاب

از کتاب توحید صدوق که بسند خود روایة کرده از یقطینی
که میگوید حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام بمن فرمود چه میگوئی
اگر کسی بتو بگوید خداوند شیء است یا لاشیء است عرض کردم
خداوند ثابت کرده خودش را که شیء است که فرموده قل ای
شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم پس من میگویم شیء
لا کالاشیاء زیرا که در نفی شیئیة او ابطال او و نفی او لازم
میاید حضرت فرمود راست گفتی و صواب گفتی بعد از آن خود
حضرت رضا علیه السلام فرمود مردم را در توحید سه مذهب هست
نفی و تشبیه و اثبات بدون تشبیه مذهب نفی جایز نیست و مذهب
تشبیه جایز نیست بجهة اینکه خداوند شبیه نیست او را
چیزی و راه در طریقه ثالثه میباشد اثبات بلا تشبیه
و باز در بحار نقل کرده از معانی الاخبار و توحید صدوق که
بسند خود روایة کرده از مقالات زندیق که با حضرت صادق

علیه السلام محاجه میکرد زندیق عرض کرد پس خداوند چیست حضرة
فرمود شیء بخلاف الاشیاء رجع کن بقول من شیء بسوی
معنی ثابتی واینکه شیء است بحقیقة شیئیة الا اینکه نه جسم
است نه صورة وباز در بحار نقل کرده از کتاب توحید صدوق
که روایة کرده از ابی هاشم جعفری از حضرة جواد علیه السلام
میگوید عرض کردم بخدمتش خداوند فرموده لا تدرکه
الابصار وهو یدرک الابصار پس حضرة فرمود یا ابا
هاشم اوهام قلوب ادق هستند از ابصار عیون تو
درک میکنی بوهم خودت سند وهند را وبلدانی را
که داخل انها نشده ای وبچشم ندیده ای وان اوهام
قلوب درک خداوند نمیکنند فکیف بابصار عیون
وباز در بحار نقل کرده از تفسیر عیاشی که او از
اشعث ابن حاتم روایة کرده که گفت فضل ابن
سهل

سهل ذو الریاستین گفت عرض کردم بخدمت حضرة
ابی الحسن الرضا علیه السلام جعلت فداک خبر بده مرا
از اینکه اختلاف مردم در باره دیدن خداوند بعضی
میگویند دیده نمیشود پس حضرة فرمود یا ابا العباس
کسیکه خداوند را وصف کند بخلاف انچه خودش
خودش را توصیف کرده افتراء عظیمی بخداوند
بسته خداوند فرموده لا تدرکه الابصار وهو یدرک
الابصار وهو اللطیف الخبیر مقصود از ابصار
چشمهای انسان نیست بلکه بصر اوهام است واو
هام او را فرا نمیگیرند وهیچ درک نمیکنند کیفیة
او را هیچ کس هر گاه این را دانستی بدانکه صاحب اشعة اللمعات
میگوید در آن کتاب هر چیزی که در خارج هست واز

لوازم هستی وی است که آثار مختصه وی بر وی مترتب
گردد یا از آن قبیل است که در ترتب این آثار محتاج
است بحیثیتی که مادام که بوی منضم نگردد آن آثار بر
وی مترتب نگردد یا محتاج نیست بآن حیثیت بلکه
آن آثار بی اشتراط انضمام امری مغایر وی بوی
بر وی مترتب میگردد از آنچه محتاج است بحیثیت
بممکن تعبیر میکنند و از آنچه محتاج نیست بواجب
و از آن حیثیت بوجود و صوفیه قائلین بوحدت
وجود که ارباب کشف و شهودند بآن رفته اند
که ذات واجب تعالی عین آن حیثیت است که وجود
است و وی بذاته بهمه اشیاء محیط و در همه
اشیاء ساری و وجود همه اشیاء باحاطه و سریان
وی است در ایشان انتهی کلامه اولا میگوئیم حضرت
امام محمد جواد علیه السلام در روایة ابی هاشم
که فرمود

که فرمود اوهام قلوب که اوقدر از ابصار عیون و باوهام
واجب تعالی درک نشود تو که صاحب اشعة اللمعات هستی
میگوئی واجب را من باوهام قلوبم درک کردم که او عین
وجود است و ثانیاً وجود عبارة از هستی است مقابل عدم که
عبارة از نیستی است و این وجود را همه اذهان و عقول میدانند
چگونه امام صادق علیه السلام در روایة علی ابن ابی حمزه ثمالی
فرماید لا یعلم کیف هو الا هو و ثالثاً مخالفة کردی نهی حضرة
امیر المؤمنین علیه السلام را بروایة صاحب روضة الواعظین که
فرمود اتقوا ان تمثلوا بالرب الذی لا مثل له او تلقوا علیه
الاوهام او تعملوا فیه الفکر فان لمن فعل ذلک نارا که
القاء اوهام بر ذات واجب و اعمال تفکر در او جزائش
نار جهنم است نمیدانم صاحب این اشعة اللمعات باید نسخه بدهد
و کلمات ائمه مراجعه نمیداند لکن آن طهرانی بی انصاف که این را
منضم به کتاب دیگر در یک مجلد چاپ زده دو کتاب از شیخ

عزیز نسفی و یکی دیگر از صوفی دیگر لا بدان [redacted] شخص
شیعه بوده باقیات صالحات برای خود درست کرده
وفات صاحب کتاب اشعة اللمعات را در ششصد و هشتاد
و دو نوشته اند در زمان سلاطین چنگیزیه که در آن وقت سواد
اعظم ایران سنی بوده اند و در نهصد و شش زمان شاه اسمعیل
اول سلاطین صفویه بروز رسید و قتل بنای تشیع در ایران
عمومی شد اگرچه در اول این کتاب صلوات بر آل را گفته
و باصحاب را نگفته و سنی اصحاب را ترک نمیکنند والعلم عند الله
و این مذهب وحدة وجود را ان دو کتاب شیخ عزیز نسفی زبدة
الحقایق و مقصد اقصی که بعد از این ذکر خواهیم کرد هم
هست بلکه جمهور صوفیه او را گفته سید سید شریف
معروف در حواشی او بر شرح تجرید محقق طوسی خواجه
نصیر اشاره باینها میکند که میگوید فان قلت ماذا
تقول فیمن یری ان الوجود مع کونه عین الواجب وغیر
قابل

قابل للتجزی والانقسام قد انبسط علی هیاکل الموجودات یظهر فیها
فلا یخلو منه شیء من الاشیاء بل هو حقیقتها وعینها وانما امتازت
وتعددت بتقیدات وتعینات اعتباریات ویمثل ذلک بالبحر
وظهوره فی صورة الامواج المتکثرة مع انه لیس هناک الا حقیقة
البحر فقط قلت هذا طور وراء طور العقل لا یتوصل الیه الا
بالمشاهدات الکشفیة دون المناظرات العقلیة وکل میسر لما خلق له
انتهی کلام سید سید شریف و مطابق این کلام شاه نعمة الله است که گفته
موج بحریم عین ما دریا موج از بحر چون جدا دانیم و صوفی دیگر
گفته قطره بگریست که از بحر جدائیم همه بحر بر قطره بخندید که
ما ئیم همه و صوفی دیگر گفته حدیث نبوی که فرموده کان
الله ولم یکن معه شیء درست فرموده وجود که عین خدا است
همیشه بوده و همیشه خواهد بود و هیچ چیز با او نبوده و نخواهد
بود انچه را تو نام می بری اسمان و زمین و کوه و انسان و
حیوان و انهار و اشجار اعتبارات تند بچشم تو متجدد میشوند
و معدوم میشوند و متبدل میشوند بشکل دیگر و وجود که

عین واجب است بتعدد این اسامی متعدد نیست و همیشه
بوحدت خود باقی است و شاه نعمة الله میگوید در ظهور است
این شیء و توئی بحسابیکی باسم دو ولی آنکه آن
کاملش نام است نزد رندان چه باده در جام است و در
گلشن راز شبستری میگوید چه ممکن گرد امکان بر فشاند
بجز واجب دگر چیزی نماند صوفی دیگر در شرح
این کلام میگوید هر چیزی که در نظر عقل ممکن می
نماید اگر بعین عرفان او را ملاحظه کنی و از گرد امکان
که او را عقل آلوده بان کرده پاک بکنی ظاهر میشود بر تو
که آن عین واجب است و گرد امکان مجرد اعتباری است که
عقل او را بان آلوده کرده و باز شبستری میگوید تن و تو
عارض ذات وجودیم مشبکهای مشکوة وجودیم یعنی مشکوة
که چراغ است هر کاه از شبکهای الوان سبز و زرد و آبی بتابد یک
جامی بینی نور سبز و یکی آبی و یکجا زرد و تو با همه اسمها او را نام
می بری و حال آنکه همان نور است که شیء واحد است و ملای روم
گفته چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
رنگ را

رنگ را از میان یکی برداشتی موسی و فرعون کرده نداشتی و هم
اشعار ملای روم که از دیوان او نقل شده چیزهای پر ورانه
میگوید هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد دل برد و نهان شد هر
دم بلباس دگران یار برآمد که پیر و جوان شد که نوح شد و
کرد جهانی بدعا غرق خود رفت بکشتی که گشت خلیل و
در دل نار برآمد آتش گل از آن شد یوسف شد و از مصر فرستاد
قمیص روشن کن عالم از دیده یعقوب چه انوار برآمد تا دیده
عیان شد حقا که همو بود که اندر ید بیضا میکرد شبانی در چوب
شد و بر صفت مار برآمد زان فخر کیان شد میگشت دمی چند بر
این روی زمین هم از بهر تفرج عیسی شد و بر گنبد دوار برآمد
تسبیح کنان شد این جمله همو بود که می آمد و میرفت هر قرن
که دیدی تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد دارای جهان
شد منسوخ نباشد چه تناسخ به حقیقت آن دلبر زیبا شمشیر شد
و از کف کرار برآمد قتال زمان شد نی نی که همو بود که میگفت انا
الحق در صورت یلها منصور نبود آنکه بر آن دار برآمد نادان بگمان شد

و در جای دیگر از این لمعات میگوید دریای کهن چون بر زند
موجی موجش خوانند و در حقیقت دریاست و اختلاف
صور امواج بحر را متکثر نگردانند هم چنین اسماء مسمی را در
چون بتأثیر حرارت نفس زنند بخار گویند متراکم شود ابر
خوانند فرو چکد بارانش نام نهند جمع شود و روان شود سیل
نامند چون بدریا پیوندد همان دریا بود فالبحر ثابت علی
ما کان علیه فی قدم من الوحدة الحقیقیة ان الحوادث ای
التعینات الطاریة علیه امواج و انهار ای مثل الانهار و الا
مواج بالنسبة الی بحر الماء فکما لا تتکثر بحر الماء بتکثر الامواج
و الانهار فکذلک لا یتکثر الوجود الحق المطلق بتکثر التعینات
و شیخ عزیز نسفی در مقصد اقصی گوید ای درویش این طایفه اند
که از جمله حجابها گذشته اند و بلقاء خدا مشرف شده اند و بعلم الیقین
و عین الیقین دیده و دانسته اند که هستی خدای است و بس و از
این جهت این طایفه را اهل وحدت میگویند تا انجا که میگوید
بدانکه

بدانکه اهل وحدت دو طایفه اند یک طایفه میگویند که وجود یکی
بیش نیست و آن وجود خدا است تعالی و تقدس و بغیر وجود
خدا وجود دیگر نیست و امکان ندارد که باشد بعد از آن میگوید
طایفه دیگر از اهل وحدت میگویند که وجود بر دو قسمست وجود
حقیقی و وجود خیالی و وجود حقیقی وجود خداست تعالی و تقدس
و وجود خیالی وجود عالم و عالمیان است ای درویش این طایفه
میگویند عالم و عالمیان جمله سراب است و نمایش اند و حقیقة
وجود ندارند اما خاصیت وجود حقیقی که وجود خداست تعالی
و تقدس این چنین موجودی نماید همچنان موجوداتی که در خواب
و آب مینمایند بیت غیر تو هرچه هست سراب است و نمایشی است
با آنکه هیچ نیست بدیدار آمده ذات خدای تعالی هستی است بیت
نما و عالم نیستی است هست نما از این طایفه سؤال میکنند و می
گویند ما چگونه خیال و نمایش باشیم که بعضی از ما خوش و بعضی

هذا صلی الله علیه و آله که فرمود ان الله لا یؤاخذ العشاق بما صدر منهم و نسبة

باهوش اند وبعضی در رنج وبعضی در راحت وبعضی حاکم
وبعضی محکوم وبعضی گویا وبعضی خاموش اند این همه جواب
میگویند که هرگز بخواب نرفته و در خواب این چنین
چیزها ندیده در خواب یکی را می زنند وان کس در رنج
زحمة است ویکی را می نوازند وان کس در اسایش و راحت
است اهل عالم را همچنین میدان که این خیال و نمایش را
از جهت ان عالم گفته اند که علامتند بر وجود خدای تعالی که
وجود حقیقی الف این بود سخن یک طائفه دیگر از اهل
وحدة وانچه هم شیخ عزیز نسفی در زبدة الحقایق
گوید در همین مجموعه کان شخص [redacted] ازخدای طلب حاجت
کرده بود انم مقصود دلش چه بوده چهار کتاب را بخط خوش چاپ
کرده یکی لمعات ویکی اشعة این دو کتاب شیخ عزیز ویکی کتاب دیگر
هم لطف اینها از برای هدایة خلق باینکه واجب الوجود نیست
مگر

صید هر حدیث ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا

یکی همان نفس وجود واین تعینات وتکثرات که می بینی یکی
آسمان شده یکی زمین یکی کوه یکی انسان یکی حیوان یکی اشجار
وانهار این همه تعینات ان یک وجود اند که متبدل و متغیر میشوند
موجود میشوند و معدوم میشوند بوازان بشکل دیگر در میایند
و همان وجود واحد است وان واحد باین تعینات متعدد نیست
اسامی بسیار را متعدد نمیکند مانند همان که مثال میزنند بموج
دریا که توان را موج نام می بری بعینه از انکه همان دریا است
و قدری از ان بالا رفته چیز دیگر نیست واین واحد که
هستند بکشف و شهود دریافته ایم نه باد له چنانچه میر سید شریف
در عبارة سابقه که نقل کردیم اشاره باین کرده و بالجمله
عبارة زبدة الحقایق اینست ای درویش وجود یکی بیش نیست
وان وجود خدا است وبعضی [redacted] وجود خدا وجود دیگر نیست
وامکان ندارد که باشد واین یک وجود ظاهری دارد و
باطنی هم دارد باطن این وجود یک نور است واین نور است

... زیاد کرد از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید ما الحقیقة فقال ...

مدارِ دین و دیانت و احکام و حرام و حلال شیعه بر اینها است موجود نیست

که جان عالم است و عالم مالامال این نور است نور حیات است

نامحدود و نامتناهی و بحر یست بی پایان و بیکرانه

و علم و ارادت و قدرة اشیاء از این نور است طبیعة و خاصیة

و فعل اشیاء از این نور است بینائی و شنوائی و گویائی و گیرائی

و روائی اشیاء از این نور است اما این نور یکی بیش نیست

بلکه خود همه این نور است و اگرچه صفات و افعال و اسامی

اشیاء از این نور است اما این نور یکی بیش نیست افراد

موجودات جمله بیکبار از این نور ظاهر شدند و هر یک

در یچه اند از ظهور این نور و صفات این نور از این

جمله دریچها تافته و این نور اول و آخر ندارد و فنا و عدم

را بوی راه نیست دریچها نو میشوند و کهنه (?) میگردند و خاک

میروند و از خاک باز میایند و میباشند و میروند و می

زایند و هر یک ایچ مالا بد ایشان است تا بکمال خود رسند با خود

دارند و از خود دارند و این نور بر ظاهر و جود عاشق است از جهة

اینکه این نور در این مظاهر جمال خود را میبیند و صفات و اسامی خود را ظاهر میکند

...

و صوفیه و امثال صوفیه مثل قاضی سعید قمی و شیخ رجب علی که متفقه نیستند اینکونه احادیث را

میکنند و از اینجا گفته اند که خود را بشناس تا خدا را بشناسی چون

دانستی که این یک نور است که جان عالم است و افراد عالم جمله

مظاهر این نورند پس اگر گویند که مائیم که بودیم و مائیم که

هستیم و مائیم که باشیم راست باشد و اگر گویند نه مائیم که

بودیم و نه مائیم که هستیم و نه مائیم که باشیم هم راست باشد

تا اینکه میگوید ای درویش وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدا

است و بغیر وجود خدا وجودی دیگر نیست و امکان ندارد که باشد

و این یک وجود ظاهری دارد و باطنی دارد باطن این یک نور

است و این نور است که جان [illegible] عالم است و این نور است

که سر از دریچه بیرون کرده است خود میگوید و خود میشنود و خود

میدهد و خود میگیرد و خود اقرار میکند و خود انکار میکند ای

درویش تا به این نور میباید رسید و این نور را میباید دید و از این

نور در عالم نگاه میباید کرد تا از شرک خلاص شوی بعد از آن در فصل

عقب این میگوید این ذات دائم در تجلی است تجلی صفات میکند

و تجلی صور میکند چنانکه دریا در موج است این ذات دائم در

ضیش سازیده است تعینات وجود اعتباری است وجود اعتباری نیست

قبل است چنانکه گفته اند هر نقش که بر تخته هستی پیداست
صورة آن کس است کان نقش نگاشت دریای کهن چو بر زند
موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست و از اینجاست
که گفته اند که این وجود هم قدیم است و هم حادث هم
ظاهر است و هم باطن هم غیب است و هم شهادة هم خالق است و هم
مخلوق هم عالم است و هم معلوم و هم مرید است و هم مراد و هم
قادر است و هم مقدور هم شاهد است و هم مشهود هم متکلم است
و هم مستمع هم رازق است و هم مرزوق هم شاکر است و
هم مشکور هم عابد است و هم معبود هم ساجد است و هم مسجود
هم کاتب است و هم مکتوب هم مرسل است و هم مرسل و در
جمله صفات هم چنین انتهی کلام این شیخ عزیز و میرزای محقق
رحمة الله علیه در کتاب سؤال و جواب که متعرض مقالات صوفیه شده نقل
میکند که بعضی وحدة وجود و تعدد موجود میگویند باین نحو که وجود حقیقی
که عین ذات باری است هرگاه تنزل کند بیک مرتبه عقل میشود

و بعد از

موجود متعدد بسیار و یک چیز است متعدد و عدد گرچه یکی دارد بدایت و لیکن

و بعد ازان تنزل میکند نفس میشود و هم چنین تنزلات میکند
بمراتب عقول [illegible] و نفوس تا آنکه اخیر بمرتبه جماد میرسد و بعد
ازان شروع میکند بترقی از جمادی بنباتیت و حیوانیت و
انسانیت و بعد ازان نفس ملکی و بعد ازان عقل و بعد ازان وجود
محض میشود کما بدأکم تعودون و میگویند موجود حقیقی همان ذات
وجود است و این تنزلات و ترقیات اطوار هستند و مذهب ایشان شبیه
بمذهب تناسخ است و جمعی از ایشان میگویند موجود حقیقی نیست الا
شیء واحد که آن ذات وجود است و تعدد و تکثر آن را اعتبار عقل است
نه بر سبیل تنزل در اصل ذات بلکه ذات واحد عین این [illegible]
تعددات است در واقع اما عقل غلط کار گمان میکند مغایرت را
و تمثیل میاورند به بحر و موج آن که موج عین بحر است و لکن
حس ظاهر غلط میکند که دوتا است و بعضی دیگر هم گفته اند و هیچ
یک ازین معانی موافق عقل و شرع نیست و قول بانها کفر است و
مستلزم مفاسد بسیار هم هست که هر یک از آنها مخالف
بدیهه دین است مثل لزوم جبر و انکار معاد جسمانی و امثال

ان انتهی کلام میرزا ملخصاً خداوند عالم مرخص نکرده هر
کسی را هر چه در عقول انها و در تصورات انها بگذرد در باب
توحید و صفات خالق و سایر امور دین ان را بگویند و اظهار
و اعتقاد کنند که ما بکشف و شهود چنین فهمیده ایم پس ثمره
ارسال رسل و همیشه رفتن باید از جهت خدا خالی نباشد یا نبی
یا وصی او که علوم انها از اسمان بوحی و اوصیاء بوراثه بانها
رسیده ثمره او چه خواهد بود تحقیقاً و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم
عنه فانتهوا مگر ائمه طاهرین و حجج معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین در جمیع ابواب توحید گفتگو نکرده اند و موازین بدست
نداده اند این امر را گذاشته اند برای شیخ عزیز احسائی و امثال او
که انها توحید را بر دل شان بدهند و مثل صاحب لمعات که خود
عمداً در کتب خود نوشته اند که تعشق و نگاه کردن به بچهای خوشگل
و اطفال در تعشق بباطل عذرا نیست و در تکیه [illegible]
واین شیخ

واین شیخ عزیز که میگوید در کلمات سابقاً و این وجود
هم قدیم است و هم حادث هم ظاهر است و هم باطن هم غیب است
و هم شهادة در چند جای قران امده عالم الغیب والشهادة
یعنی خداوند عالم بغیب و شهادة است نه خود خداوند غیب است
و شهادة در سوره قد افلح المؤمنون میگوید سبحان الله عما یصفون
عالم الغیب والشهادة فتعالی عما یشرکون در تفسیر صافی از معانی الاخبار
صدوق نقل کرده روایة از حضرة صادق علیه السلام که فرمود الغیب ما
لم یکن والشهادة ما قد کان یعنی انچه را خداوند در عالم خلق ایجاد
کرده ان عالم شهادة است و انچه را ایجاد نکرده عالم غیب است
و در سوره انعام میفرماید و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا
هو در تفسیر صافی مفاتح الغیب را با خزائن الغیب [illegible] و بعض
تفسیر کرده فیظهرها علی ما اقتضته حکمته مطابق ایه شریفه و در سوره قل اوحی
الی انه استمع نفر من الجن میفرماید عالم الغیب فلا یظهر علی
غیبه احداً الا من ارتضی من رسول در تفسیر صافی در

شرح همین این روایة از کافی نقل کرده از امام محمد باقر
علیه السلام که فرمود ولکن محمد ممن ارتضاه و ایضا روایت
از خرایج نقل میکنند از حضرت رضا علیه السلام که فرمود فرسول
الله عند الله مرتضی و نحن ورثته - ذلک الرسول الذی
اطلعه الله علی ما یشاء من غیبه فعلمنا ما کان وما یکون
الی یوم القیمة و در سوره سبا میگوید عالم الغیب لا
یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض
و در سوره رعد میگوید عالم الغیب والشهادة الکبیر
المتعال و در سوره تغابن میگوید عالم الغیب
والشهادة العزیز الحکیم غرض اینست که گفتن اینکه
این وجود هم قدیم است و هم حادث هم ظاهر است و هم
باطن هم غیب است و هم شهادة خلاف منطوقات
قران است مگر اینکه ادعا کنند که منظور هم در حق
ائمه

ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین هستم و منهم
داخل نیز ارتضی من رسول هستم و تصریح کند بکفر و الحاد
خود و ایضا اینکه میگوید این وجود ظاهری دارد و باطنی
هم دارد باطن این وجود یک نور است و این نور است که
جان عالم است و عالم ما لا مال این نور است بعد از ان
میگوید اما این نور یکی بیش نیست بلکه خود همه این نور است
اگر صفات و افعال و اسامی اشیاء از این نور است اما این
نور یکی بیش نیست و بعد از ان هم میگوید و این نور بر
مظاهر خود عاشق است از جهت اینکه این نور در این مظاهر
جمال خود را می بیند و صفات و اسامی خود را مشاهده می
کند میگوئیم اگر مقصود از این کلمات عرفانه بافی و عبارة
پردازی باشد که هر حیوان تامل کند معنی محصلی ازاو
نفهمد حرفی نداریم لکن ان وقت این کلمات را باید از
نوع کلمات ناخوش سرسام و کلمات دیوانها باید شمرد

واگر مقصود شر ان است ان وجود که یکی بیش نیست
وان وجود خدا است وان نور است که عالم ما لا اول است
این غلط است نور و ظلمت هر دو مخلوق خدا هستند
در سوره انعام خداوند تعالی میفرماید الحمد لله الذی
خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم
الذین کفروا بربهم یعدلون و در دعاهای روزهای
ماه رمضان وارد شده سبحان الله جاعل الظلمات
والنور و در تفسیر صافی از احتجاج طبرسی روایة نقل
میکند از حضرة صادق علیه السلام که فرمود ایه شریفه رد است
بر سه طائفه از کفار اول آنکه گفت الحمد لله الذی خلق
السموات والارض این رد است بر دهریه که قائل شده اند
باینکه ممکنات عالم ابتدائی ندارند و همیشه قائم بوده
و هستند بعد از آن گفته وجعل الظلمات والنور این
رد است بر ثنویه مجوس که قائلند باینکه نور و ظلمت
مدبر

مدبر عالم اند بعد از آن گفته ثم الذین کفروا بربهم یعدلون
این رد است بر مشرکین عرب که میگفتند بتهای ما خدا
هستند و در سوره نور که خداوند فرموده الله نور السموات
والارض در تفسیر صافی روایة از توحید صدوق علیه الرحمه نقل
کرده از حضرة رضا علیه السلام که فرموده هاد لاهل السموات
وهاد لاهل الارض و از برقی روایة نقل کرده از آن حضرة که فرمود
الله نور السموات والارض یعنی هدی من فی السموات وهدی من
فی الارض و ایضاً از روایات دیگر نقل کرده که امام علیه السلام میفرماید
این مثلی است که خداوند مثل زده از برای ما و از برای علومی که
از جانب خداوند بسینه محمد صلی الله علیه واله رسید بعد از ان دست
بدست و سینه بسینه بما رسید و تمام این فرمایشات ائمه علیهم السلام
صحیح و درست است هدایة خلق اسمانها از ملائکه و خلق زمین از
جن و انس همه بان علومی است که خداوند خودش از آسمان نازل کرد

بر انبیاء و بوراثت با وصیاء ایشان رسید و دستور العمل
همه طاعات و عبادات و عقاید حقه و باطله و اخلاق
حسنه و سیئه و طریقهای حق و باطل همه بعنایت خداوند
گذاشته شده که بوحی و الهام بر انبیاء و ایشان بر مردم
می رسانیدند طریقه بندگی و عبادة خود را نماز قرار داده
روزی پنج نماز بر پنج وقت تقسیم کرده که مردم رکوع
کنند و رو بخاک گذارند و سجود کنند و قنوت خوانند دست
گدائی و سؤال بدرگاه احدیت بردارند و اذکار از تسبیح
و تقدیس و توحید خداوند در همه جای او قرار داده و هفده
رکعت واجب و سی و چهار رکعت در مقابل واجب نافله قرار
داده در شبانه روز که راه عبودیت و بندگی خود را معین کرده
و نشان داده و این عرفا که میگویند که ما مجذوب
شده‌ایم

شده‌ایم و عاشق حق شده‌ایم هر محبی باید به بیند محبوب او
قرارداد بندگی او چه خواسته است از آن قرار رفتار کنند تا محبت او
صادق باشد چنانچه آیه شریفه می فرماید قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله بگو ای پیغمبر اگر شما محب خدا هستید
متابعت من کنید تا اینکه خداوند شما را دوست دارد و در
روایات ما وارد است از بعض زوجات جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله که این حضرة نشسته و با ما تکلم میکردیم
چون وقت نماز میشد بکلی از ما منصرف میشد برای نماز
مثل اینکه هرگز ما را نمیشناسد و ما او را نمیشناسیم و در
روایة دیگر وقتی که آن حضرة بنماز می ایستاد قلب مبارک
او مانند دیگ جوش می زد از ترس خداوند تعالی
و در روایتی چون جناب امیرالمؤمنین علیه السلام شروع

میکرد بوضوء گرفتن جهة نماز رنگ روی مبارک
او تغییر مییافت از ترس خداوند و چون وقت نماز
میشد بدن او بتزلزل مییافتاد و روی مبارکش رنگ
برنگ میشد میگفتند یا امیر المؤمنین چه حال میشود ترا
میفرمود آمده است وقت امانتی که خداوند او را
عرض بر آسمانها و زمین کرد پس ابا کردند از حمل آن
و ترسیدند از او و این اشاره است بآیه شریفه انا
عرضنا الامانة علی السموات والارض و در روایات
وارد است ما اطاق عمل رسول الله الا علی و ما اطاق
عمل علی من ولده الا علی ابن الحسین و ان علی ابن الحسین
کان یصلی فی الیوم و اللیلة الف رکعة کما کان یفعل
امیر المؤمنین علیه السلام کان له خمسمائة نخلة و کان
یصلی عند کل نخلة رکعتین و در عوالم نقل کرده از

مناقب

مناقب ابن شهر آشوب که او روایة کرده از ام سعید که
او پرسید از کنیزی که در خانه امیر المؤمنین علیه السلام
بود از کیفیة نماز امیر المؤمنین در ماه رمضان آن
کنیز در جواب گفت ماه رمضان و ماه شوال تفاوت
نداشت شب را احیا میکرد بالتمام و از کافی نقل
کرده روایة از ابو بصیر از حضرة صادق علیه السلام
که فرمود بود امیر المؤمنین علیه السلام در آخر عمرش نماز
میکرد در هر شبانه روزی هزار رکعة و در جا نقل
کرده روایة از ابان بن تغلب که میگوید خدمت حضرة صادق
علیه السلام عرض کردم من دیدم جناب علی ابن الحسین
علیهما السلام را هرگاه بر میخواست و داخل نماز میشد
رنگ روی مبارکش میگشت برنگ دیگر پس حضرة
صادق علیه السلام فرمود و الله علی ابن الحسین علیهما السلام

میدانست ومیشناخت انکسی را که پیش روی او می ایستاد
جهة نماز وایضاً در بحار نقل کرده روایة از ابی حازم
که گفت ندیدم هاشمی را افضل از علی ابن الحسین و بود
در شبانه روزی هزار رکعة نماز میخواند تا آنکه پیشانی
او و مواضع سجودش شده بود مثل زانوی شتر و کرکره
شتر وایضاً در بحار روایة نقل کرده از [redacted] زمعتبر که خادم
حضرة صادق علیه السلام بود میگوید جناب صادق علیه السلام
فرمود بود علی ابن الحسین شدید الاجتهاد در عبادة روزها
او روزه بود و شب او سر پا ایستاده مشغول نماز
بود تا جایی که بدن مبارکش و جسم شریفش ضرر دید
عرض کردم یا ابه چه قدر خود را ضرر میزنی و تعب
و مشقة وارد میاوری بجسم خود فرمود میخواهم خدا را
خوشنود کنم شاید قرب باو پیدا کنم و باز در
بحار

بحار نقل کرده از فردی که گفت بعد از فوت سید سجاد ملاقاة
کردم یکی از کنیزهای او را و از او خواهش کردم که قدری
از حالات و عبادات امام زین العابدین علیه السلام برای من
نقل کند گفت مختصر بگویم یا مفصل گفتم مختصر بگو گفت
هرگز در روزی طعامی و خوردنی برای او نیاوردیم
و هرگز در شبی رخت خواب برای او پهن نکردم روزها
روزه و شبها بنماز و عبادة میگذرانید وایضاً در بحار روایة
کرده از حضرت جناب سید سجاد علیه السلام که فرمود تعجب میکنم
چگونه من متولد شدم پدرم شبی هزار رکعة نماز میگذارد
کی فرصة خلوة با حلیله خود داشته و در عصر عاشورا در کربلا
بعد از آنکه بتاکیدات ابن زیاد بر ابن سعد که بر وی جنگ کنند

و تأخیر نمیند از لشکر هجوم آورده مسجت ضیمها حضرة
امام حسین علیه السلام حضرة ابو الفضل العباس را فرستاد
که جنگ را تأخیر اندازند تا فردا امشب را [redacted] و صبح
و حضرة میفرمود امشب را میخواهم نماز بخوانم برای
پروردگار و تلاوة قرآن و کار خیر بکنم که خداوند
میداند که من دوست میدارم نماز را جهة رضای او
و خواندن قرآن را [redacted] و از امالی شیخ طوسی نقل شده
روایة میکند خود از پدر او در دعبل ابن علی خزاعی که گفت
من با برادرم دعبل وارد شدیم در طوس بر حضرت علی
ابن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرة خلعتی داد به
برادرم دعبل قمیص خزی سبز و فرمود احتفظ بهذا القمیص
فانی صلیت [redacted] فیه الف لیلة فی کل لیلة منها الف
رکعة و ختمت فیه القرآن الف ختمة و عثمان
ابن

ابن مظعون که از خوبان صحابه پیغمبر بود و در جلالة
قدر بنحوی بوده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام
میفرماید که من یکی پسر خود را عثمان نام نهادم
بنام [redacted] عثمان ابن مظعون و در مدینه در
زمان پیغمبر فوة شد و پیغمبر بعد از غسل دادن
و کفن کردن روی او را بوسید خود در بقیع دفن
کرد روزی زن او امد بخانه پیغمبر عایشه
او را دید که آثار تهیه شوهر داری در او نیست
عایشه سبب را پرسید آن زن گفت برای کی بکنم شوهری
دارم همه روزها روزه دارد و همه شبها را پا ایستاده
نماز میخواند عایشه حکایت را به پیغمبر عرض کرد

پیغمبر او را امر باداء حق زوجه و او اطاعت کرده

همین عثمان ابن مظعون شیخ در تهذیب روایة

کرده که خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله عرض میکند

یا رسول الله میخواهم خایهای خود را ببرم [redacted]

حضرة فرمودند نکن ای عثمان بدرستیکه خایه بریدن

امة مرا خداوند در روزه گرفتن قرار داده عرض

کرد میخواهم رهبانیة اختیار کنم [redacted] حضرة

فرمودند نکن ای عثمان خداوند تعالی رهبانیة

امة مرا در مساجد قرار داده که انتظار بکشند

مردم نمازی را از پس نمازی دیگر و این اعمال

و افعال این دوازده امام علیهم السلام حجة بالغه

برای

برای تمام خلق روی زمین هستند تا روز قیمة

و هر کسی ادعا کند که من عاشق خدا هستم باید در طریقه

و در عبادة و اقوال و اعمال از گفته و کرده ان

بزرگوار از طریق دیگر نرود تا محبة او را کسب نماید

والا داخل این ایه شریفه خواهد بود ۲ الذین ضل سعیهم

فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا

و خداوند چنین کسی را داخل زمره اخسرین اعمالا

فرموده و صاحب بستان السیاحه که طریقه شاه نعمة الله را

دارد در همین کتابش میگوید در وصف شاه نعمة الله در

حرمین الشریفین بخدمت شیخ عبدالله یافعی مشرف

شد و در همون زمان شیخ چندین اربعینات ریاضات شاقه کشید

و مجاهدات فوق الطاقه با نجام رسانید از باطن فیض

مواطن پیر کامل برتبه کمال رسیده انگاه بتلقین ارشاد

۱ قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا

وهدایة عبا دادن واجازة یافت وبه صحبة شیخ بوطن
مألوف ومسکن معهود خویش شتافت میگویم اولاً این
عبدالله یافعی از معتقدین اهل تسنن که مصنفات بسیار است او همه براین
شاهدند حتی قاضی نور الله که بعضی از اعیان صوفیهای
اهل تسنن را باحتمالات بعیده ودلالات غیر مفیده شیعه میـ
داند در کتابش مجالس المؤمنین اقرار دارد که این عبدالله
یافعی از متعصبین اهل تسنن وصاحب تاریخ مرآة الجنان وعبرة
الیقظان است وسنی وصوفی است واز تاریخ او بعض
مطالب که هرچه در تسنن اوست نقل میکنند در روایة
وارده در اصول کافی از حضرة امام محمد باقر علیه السلام
که میفرماید هر کسی تدین کند [redacted] بعبادتی که در
آن عبادة کمال مجاهده را کرده باشد وامامی منصوب
از جانب خداوند را اقرار نداشته باشد پس سعی او غیر
مقبول است واو گمراه وضال ومتحیر است وخداوند بغض
دارد

دارد اعمال او را وعبادات او را ومثل او مثل گوسفندی است
که گم شده از راعی وچراننده او تا آنجا که امام میفرماید براوی
که خدا به مسلم است وهم چنین است والله یا محمد کسی که صبح کند از
این امة وامامی منصوب از خداوند عز وجل اقرار نکند که آن امام
ظاهر وعادل باشد صبح کرده در حالتی که گمراه است وضال است
وتایه است واگر بمیرد بر این حالة موت او موت کفر ونفاق
خواهد بود چنین کسی پس کامل ومکمل میشود برای شاه نعمة الله
وشاه نعمة الله در کتب صوفیه نوشته اند در مدح همین عبدالله یافعی
اشعاری گفته واشعار او اینست شیخ یافعی بوده در حرم محترم
قطب وقت ویگانه عالم بود ای از دمش شدی زنده نفسش
همچو عیسی بری بهم بصفات قدیم حق موصوف هفت دریا بنزد
او شبنم شرح اسماء بذوق خوش خوانده عارف اسم اعظم ان
اعظم بود سلطان اولیاء جهان بود روح القدس وراهمدم
سینه اش بود مخزن اسرار دل او بود گنج حق مدغم

نعمة الله مرید حضرت اوست شیخ عبدالله او بود فافهم
و در اشعار اجازه خرقه او میگوید شیخ ما کامل و مکمل
بود قطب وقت امام عادل بود گاه ارشاد چون سخن
گفتی در توحید رانکه سفتی یافتی بود و نام عبدالله
رهبر رهروان درگاه و ثانیاً این ریاضات
شاقه و مجاهدات فوق الطاقه را اسم نبرده
که چه بوده اند و از چه قبیل بوده اند از قبیل عمارا
بوده اند یا از قبیل انچه قاضی نورالله شوشتری
در کتاب مجالس المؤمنین خود در وصف سید حیدر
تونی که از عرفا بوده و در وصف کرامات اولی
گوید اهمی درست او دوام میکرده میگوید چون
بنجف اشرف رفت این سید حیدر بر سنگی که در
برابر روضه متبرکه بر دیوار نصب بوده تکیه داده
و بیک

و بیک پای ایستاده تا مدة هفت روز اصلا حرکت
نکرده و چیزی نخورده و نیاشامید و منتظر رخصت زیارت
می بود تا انکه در نیمه شب هشتم از روضه متبرکه آواز هاتفی
بیرون امد که ساکنان نجف از خواب رسیده که فرزند من حیدر را
دریابید خلق امده و او را داخل روضه متبرکه کردند یا از
قبیل انکه همین قاضی نورالله در مجالس المؤمنین میگوید شاه
قاسم انوار که او هم یکی از این عرفا بوده در خدمت شیخ
خود ریاضت شاقه کشیده از جمله یک اربعین که در چله
نشسته بوی سیر و ذرا بحبوب سفوف حلوت چند ای
کسی که نگاه میکنی باین کلمات انصاف بده این گونه اعمال چه
شباهتی دارند بعبادات وارده در شرع و شنیدی که از
ائمه ابه واقع میشده عبادات و طاعات و صوم و صلوة بوده

نه اینگونه هرگاه کیدرائم ندا این هفت روز که میگویند ست باشد
صید ر بر سنگی تکیه داده و اصلا حرکت نکرده و بر یک
پا ایستاده خواب او را نمیکرفته بدن انسان میشود در
مدة هفت روز هیچ خواب عارض او نشود با اینکه
2 هیچ هزد قوة او بماند تا بر یک پا بایستد ظاهر
کلام این قاضی نوزا اینه که میگوید تا مدة هفت روز
اصلا حرکت نکرده اینکه غازه هم نمیخواند پس این
معجزه او که میگوید اعجب بر[illegible]ست او موهم میکرد دیده باجب
خارجی او خیلی عجیب است مکر اینکه بکوئیم این از آن
قبیل ریاضة هنود و [redacted] کفایه هنداست که صاحب
بستان السیاحه از آنها نقل میکند در بیان شهر بدیلی
که میگوید از بلاد هندوستان است و از توابع لکهنو
میباشد و قرب ده هزار باب خانه دارا هست و در
ضمن

2 و لازم نمیبود کلام امام علیه السلام او را رهنمائی بلکه مرد هم [illegible] از نفس [illegible]
هو درستی از این هندوان [illegible] اعجب [illegible] [illegible]

ضمن ذکر میکند عقاید کفار هند را بعضی از ایشان میگویند
آفتاب ملکی عظیم است و پادشاه ملائکهای آسمان و رجوع
وصاحب عقل ونفس او را میدانند و نور ستارگان از
او است و تکوین موجودات سفلی از او است و پرستیدن او
واجب و لازم است و بعضی از آنها میگویند آفتاب خداوند
حق است نه اینکه از ملائکه باشد که تمام آنچه هست مخلوق او است
از این جهة باید او را پرستش کرد و این دو فرقه خود را از عبدة
هندوان دانند و از ازار روادنیه هر حیوانی محترز باشند
تا اینکه میگوید و در میان ایشان مرتاض و ریاضت کش
فراوان که ریاضات شاقه و زحمات فوق الطاقه کشند و باین سبب
بر سر دیوار مانند زنبور هوا را سوده روند و بر حبس امطار
و باریدن آن قادر باشند و سباع ضاره و وحوش وهوزبان را
مسخر کنند چنانکه از ازار روادنیه تحرز نند خود و از غیب خبر دهند
و بر قتل اعداء قدرت دارند و اکثر ایشان در جنگلهای

وابجادی
دور از عمارة رياضة کشند و در بیابان وذکر شند
جی نکر که میکوید یکی از بلاد هندوستان است واغلب خلق
ان بلد هندو استد و حکمران انجا هم هندو است و قلیلی
مسلمان هم دارد و میکوید فقیر در ان جنکل و صحرای
که در نواحی ان شهر جی نکر بود و جمعی از اهل ریاضة
و مجاهده هندو اند در ان جنکل مشغول بریاضة و مجاهده
بودند مدة نه ماه با ان درویشها بسر برده و بعد از
ان رو بشهر بوده در خارج شهر تکیه که خانقاه و مسکن
درویش بود رفته در کوشه از انجا در زیر درختی نشسته
حکمران ان ولایت روزی سوار شده بسیر و تفرج بصحرا
رفته بعد از ان امد و داخل ان خانقاه شد جهت تفقد
از حال درویش و اهل انجا تا اینکه نوبت بمن رسید
از مترجم خود پرسید این درویش جدا از دیگران نشسته
مترجم گفت این غریب است و از فقراء اهل ایران است
واز

واز مرتاضان ایشان است ان سلطان پیش امده و نزد من
بر زمین نشسته و کلمات گفت مترجم گفت سلطان میگوید
خوش امدی بمملکت ما امدید و بکشور ما تشریف اوردید
و خاک مملکت ما را سعادت بخشیدید اقبال ما یاور بود و شاهد
بخت یار گشت که زمین ما را مشرف گردانیدید و از لقای
تو دیده ما روشن شده صاحب بستان السیاحه هم جواب او را
دادم جوابهای فصیح و بلیغ در تعریف و توصیف ان
سلطان و سلسله ابائ او و قدیم خانواده او و عدالت پروری
او و ابا او و مترجم برای او ترجمه میکند بعد از ان سلطان
خواهش میکند مهمان او بشود قبول میکند و حکم میکند فیل
سواری مخصوص خود را اورده هر دو بر او سوار میشوند
و بخانه سلطنتی او میروند و مدة سه ماه مهمان او میشود و
میکوید در این مدة سه ماه اگر جمیع نوازشهای ان سلطان
مذکور کرده هر اینه دفتری علاحده میخواهد بعد از ان

۳ ذکر میکند که در تمام ربع مسکون دو جا [illegible]
برای درویشان خانقاه هست لهذا [illegible] ایران بعضی
لا راس فی الدنیا از برای درویشان در ایران

برای ایشان نه محلی است و نه مکان و برای مسکینان و ضعیفان
جای راحتی نیست و یک قدر ملیح ملیح

میگوید ابناء زمان و اهل ایران بدانند که در هر ملک و ملت و دین
و دولت رعایت خاطر فقرا بر خود لازم بشمارند و از
مراسم فتوت و مروت نسبت به درویشان هر ملت فرو نمی
گذارند این را میگوید چونکه در چند جای این کتابش اه و ناله
از اهل ایران میکند که خانقاه و مسکن برای درویشان نمی
سازند و علماء انها صوفیها و درویشان را خارج از اسلام
میدانند چنانچه در ضمن بلد رمله که از بلاد شام است ۲ در ذکر
بلد سمنان و یک قدر در ذکر شهر شیراز و شهر کربلا میگوید
و هر جا که ذکر میکند چه قدر بی حرمتی و جسارت کرده
و سخنهای نالایق گفته چهار نفر از علماء عظام کرام مثل
علامه مرحوم و اردبیلی مرحوم و مجلسی مرحوم و سید مرتضی
رازی صاحب تبصرة العوام و در ضمن ذکر شهر کابل حدیث
العلماء ورثة الانبیاء را ذکر میکند و عوامانه هر چه دلش خواست بنا مربوط
نوشته

نوشته و گفته و خودش در چند جای همین کتابش در بلادی که در سیاحة
وارد شده نوشته و گفته وارد بر حاکم بلد شدم و مهمان او بودم که از
اغذیه حکام و ظلام بدن خود را پرورش داده چه سنی و چه هندوی
کافر و چه شیعه در اسلامبول نوشته مهمان شیخ الاسلام بودم که حاکم
و رئیس است از جانب سلطان بر تمام قضاة و مفتی های بلاد روم
میگوید منصب او مقدم است بر وزیر و صدر اعظم روم و در شهر [illegible]
میگوید نانکشاه یکی از عرفا و مرتاضین هنود بوده و خلق از کافر و
مسلمان مرید و معتقد او شده کم کم مریدهای او زیاد شده بعد از مدتی اولاد
بعضی که جمله از بلاد هند را مسخر کرده و سلطنة میکنند و الان اعتقادشان
شده که نانکشاه خدا است میگوید سلطان انها در لاهور مدتی مهمان او
بودم و قدری تعریف میکند از شوکت و قوة ان سلطان و در احمد آباد
سند میگوید مهمان حاکمش بودم و در بیرام کله که در چهار منزلی شهر
کشمیر واقع است میگوید پانزده روز مهمان حاکمش بودم و در شهر کوتاهیه
که از بلاد روم است مدة دو ماه میگوید مهمان حاکمش بودم و در مراد
اباد که یکی از بلاد هندوستان است روزی در میان شهر او باغی دیدم
که صاحب او هندو و بت پرست بود و تعریف زیاد از باغ میکند صاحب
باغ مرا دعوة کرده در ان باغ مهمان او شدم و در شهر دهلی که یکی از

بلاد روم است و در شهر سغناق که از بلاد مغرب است و در شهر باجور
که از توابع کشمیر است و در شهر جهان کیر نکر که از بلاد بنگاله هندوستان
محسوب است و اورا داکه هم میکویند در این چهار بلد که نقل حالات
خود با حکام انها میکند معلوم میشود که مهمان انها بوده مثلا در شهر
جهان کیر نکر میکوید حاکم ان فرمان فرمای تمام هندوستان را مهمانی
کرد در ان مجلس جای من در پهلوی حاکم بلد بود فرمان فرما نکاه
بسیاری بمن کرد بعد از انکه فهمید چه کسم انعامی مقرر و اگر کرد که
بمن بدهند من قبول نکردم و کفتم منت ایزد را که از توجه
نواب والا اسباب مشتهیات ما اماده و موجود است و ما یحتاج ما
همه مهیا است نواب والا که همان حاکم بلد باشد صاحب مهمانی
و از حکام این چهار بلد این قدر تعریف و توصیف میکند
از سخاوت و دانائی و عقل و سیاست انها بعبارات فصیحه
و بلیغه و مهربانی انها بالنسبه بخودش و در نزد حاکم شهر
سغناق که سنی است از قرار کفته خودش که ان بلد بالتمام
شافعی بودند قدری مذمت از رؤسا و بزرکان اهل ایران
میکند از زبان کسی دیکر و در ضمن این مقولات این شعر را

میکوید قلندر

میکوید
قلندر هر چه کوید دیده کوید کسی باو نکوید در ذکر نیشابور
احوال شیخ عطار نیشابوری یکی که مشغول کسب عطاری بود درویشی
بدر دکان او رسید چون از ناصیه او اثار قابلیت دید بهانه عشق زد و
زبان سؤال کشود شیخ عطار چیزی باو داد درویش دوباره و سه باره
الحاح تا انکه شیخ عطار کفت ای درویش چرا این قدر حرص میخایی و تو
که با این حرص هستی چکونه وفات خواهی کرد درویش کفت چشم بکشا
وفات درویشان نکاه کن کشکول زیر سر کذارد و در همان
بار لا اله الا الله کفت تا مرد شیخ عطار از ان حال او پریشان شده
و دکان و اسباب هر چه داشت بتاراج داده و شد از عرفا و در قتل
عام که چنکیز خان از بلد نیشابور کرد او را هم کشتند یکی از لشکریان چنکیزی از مغول
اورا میخواست بخرد هزار اشرفی از انکه که اورا اسیر کرده بود شیخ
عطار کفت مفروش که قیمت من بیشتر از این است یکی دیکر از ان لشکر اورا

مشتی کاه خریدار شد شیخ عطار گفت بانکی که در دست او از مغولها
اسیر بود بفروش که این قیمت من است آن لشکری هم غضب
ناک شد و سر او را گوش تا گوش برید و او سر خود را بدست
گرفته تا نیم فرسخ دوید تا آنجا که قبر او است ایستاد و از
پا در افتاد و آن مغول قاتل او آمد و او را غسل داد بطریق مسلمانان
[redacted] و کفن کرده و دفن کرد و تا مادام الحیوة بر سر قبر او

مجاور شد این حکایات که میکنی از دیده میکنی که میگوئی قلندر
هرچه گوید دیده گوید ضد اینها اند تمام این حکایات کذب
محض اند جعل میکنند برای خود شان کرامات درست میکنند
چونکه بجزئها خلق میروند دعا و بلندی [redacted] در رفعة مقام و معجزه و کرامة
هر کاه بجزئی جاهلی از مردم بیرود و آنها تصدیق کنند و مرید شوند
این خود شان از لذائذ دنیا است همان لذة است که فرعون
با اینکه سلطنة او هیچ نقص و قصوری نداشت لذة ادعا
خدائی را

خدائی را دیدن این خودش یک کیف و لذة دیگر دارد و گفت انا ربکم الاعلی
و این همان لذة است که در روایتی حضرة رضا علیه السلام در وصف ابوبکر و
عمر میفرماید ترکا الدنیا للدنیا لذة ریاسة خودش اعلا است از لذة خوراک
و پوشاک و بدانکه اول کسی که فتح این باب الکاذیب برای این عرفا
کرد امام قشیری بود که از اجله علماء اهل تسنن است و معاصر شیخ مفید و سید
مرتضی و شیخ طوسی بوده در چهار صد هجری عصر شان بوده چون این بزرگواران
تالیف و تصنیف کرده اند در امامة ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و علماء اهل
تسنن هم در مقابل برای مذهب خود تالیف و تصنیف را میکردند لکن در
سر یک مرحله کیر بودند و آن مسئله معاجز ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
بود که دنیا پر شده بود از ذکر معاجز آنها که حل اشکال را احدی نبود حتی
دشمنان و مبغضین آنها بلکه معاجز صادره از قبور آنها در زمان عصری
که سید مرتضی رحمة الله علیه در بعض تالیفاتش ذکر میکند قاطبه اهل
خراسان که چه قدر متعصب هستند در تسنن و چه قدر با شیعه عداوة و
بغض دارند همه ساله مانند قافله حاج که بمکه میروند از جمیع بلاد خراسان
همین نحو قافله بزیارت حضرة رضا علیه السلام میروند چونکه دیده اند
و تجربه کرده اند [redacted] حوائج آنها و کار عیبی و حاجتی که بزیارت او برآورده شده

میروند همان علما امده بوده این که این امام قشیری که از ناصبی های
علماء انها است وملاهم بوده تصانیف او که از جمله تفسیر قران را
نوشته معروف اند دیده که اگر خواهد الیوم معاجز برای خلفاء
راشدین بیان کند هیچ کس قبول نمیکند که بعد از چهار صد سال
همه کس میگوید ازرمان انها که اسمی از معجزه وکرامة در حق انها نبوده الیوم
فهمد که محض جعل است ولهذا کتابی نوشته و در او نقل کرده از
معاجز و کرامات برای این عرفاء وصوفیهائی که در گوشه وکنارها
بوده وبیشتر خلق از حال انها چندان باخبر نیستند که راست
ودروغ معلوم بشود ومقصودش تقویة مذهب خودش است
وانهارا نقل کرده برای عرفاء ومذهب خودش در مقابل
معاجز ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اگرچه دران کتاب میگوید
این عرفاء عصرها وزمانها خلاف سابقین هستند ورتبه را
منقلب کرده اند که کسی با ونگوید عرفاء سابقین تو اکبر بخو الیوم
بوده اند بچه تو نوشته ای که نه نوشته ای ایرادی دیگر هم
بجوزش میکنند ومیگوید این معاجز وکرامة که تو نقل
میکنی

میکنی زیادتی دارند من حیث المعنی بر معاجز انبیاء جواب میدهد
اینها فی الحقیقه معاجز انبیاء هستند معاجز خاتم انبیاء هستند
که این فرقه با وجود این نحو معاجز وکرامات خودرا ازامة اوی
دانند این علامة صدق رسالة رسول است بعد ازان که این عالم
متبحر معروف فتح این باب کرد شیخ عطار ابراهیم نیشاپوری در
ششصد هجری تذکرة الاولیاء نوشت وسه مقابل او اکاذیب و
کرامات برای عرفاء درا و درج کرده بعد ازان عبدالله یافعی پیرشاه
نعمة الله تاریخ مرآة الجنان وعبرة الیقظان وتصانیف دیگر
ایضاً نوشته در هفتصد وپنجاه هجری ان هم پر کرده تصانیف
خودرا از کرامات ومعجزات این عرفا بعد ازان جامی معروف که
در نهصد هجری عصر او بوده نفحات الانس نوشته مضاعف
سابقین خود از این کرامات عرفاء در او نقل کرده دران کتابش
میگوید عبدالقادر گیلانی مدفون در بغداد ایام رضاع او در
ماه رمضان در روزها در او پستان بدهن او نمیگذاشت

پستان نمیگرفت و شیر نمیخورد مگر در شب و روز عید فطری بر
مردم مشتبه شد خلق آمدند و دیدند پستان نمی گیرد فهمیدند
که امروز عید نیست و ایضاً میگویند معروف کرخی دربان حضرة رضا علیه السلام بود
و در ازدحام و جمعیة بدر خانه آنحضرة پامال شد و مرد و قبر معروف
کرخی در بغداد است و حضرة رضا علیه السلام در دو بلد مسکن
داشته یکی مدینه و یکی خراسان و سکنای او در غیر این دو بلد نبوده
بالاجماع والاتفاق حتی اینکه وقتی که از مدینه بخراسان رفت از راه
بصره و شیراز و یزد رفته و به بغداد هرگز عبور نکرده و حسین
حسن کشف الاسرار که شرح بر مثنوی است نوشته این هم پر کرده این
کتاب را از این اکاذیب و کرامات برای عرفا بعد از این کتب
و تألیفات مشکل آسان شد و مقصود بعمل آمد معاجز و کرامات
از این برای عرفا ساختند مقابل آنچه تمنا بود در مقابل معاجز ائمه
اثنا عشر صلوات الله علیهم در میان سنیها پیش شد در سال
هزار و دویست و نود و نه جماعة زوار عرب پیاده در
زمستان در شب وارد شده در پشت دروازه نجف
اشرف و هر یک جز عبائی که در بر داشت پوشش نداشتند
و بان آهنگ خودشان استغاثه بحضرة کرده از سرما میمیریم
تا صبح

تا صبح نشود یک مرتبه دران نیمه شب درهای دروازه صحن
خود بخود باز شد بدیوار که دیوارها معیوب شده بود و معلوم دروازه
هم عیب کرده بود که دران شب حاکم و رئیس عسکر همه آمدند
و پاسبان گذاشتند بدوم دروازه تا صبح نشود در همان ایام
بنده کاتب این اوراق مجتمع شدم با یکی از رؤساء اهل دیوان
عثمانی از او سؤال کردم چه میگوئی در این باب گفت صحیح است
اما از عرفا خودشان سابقین نقل بمعجزات کرده و مرا جواب کرده و داد اشعار
وسلسله اجازه شاه نعمة الله مذکور است احمد غزالی از ابو بکر نساج
خرقه را تلقی کرده و ابو بکر نساج از شیخ ابو القاسم گرگانی در کتب عرفا
و صوفیه نوشته اند که عین القضاة همدانی گفت از خواجه احمد غزالی
شنیدم که گفت هرگز شیخ ابو القاسم گرگانی نگفتی ابلیس چون نام
او بردی گفتی خواجه خواجگان و سرور مهجوران و خود این احمد
غزالی برادر محمد غزالی است که از فحول علماء اهل تسنن است و ملقب است

نزد اهل تسنن حجة الاسلام وصاحب کتاب احیاء العلوم است
و ابن احمد کنیه او ابو الفتوح است ابن ابی الحدید در شرح نهج
البلاغة میگوید از خراسان آمد به بغداد و منبر میرفت
و در نطق و کلام خیلی مسلط بود یک دفعه در منبر گفت ابلیس سید
الموحدین است کسیکه توحید را از ابلیس یاد نگیرد او زندیق است
امر شد که سجده کند برای غیر آقای خود ابا کرد این شعر را
در منبر میخواند و گشت اصابع الا الیکم و اما غیرکم حاشا
و کلا ابن ابی الحدید میگوید دفعه دیگر در منبر گفت حضرة
موسی بخداوند گفت ارنی انظر الیک خداوند فرمود لن
ترانی ای موسی من دیده عشقم موسی گفت این کارهای
تو است آدم صفوة خلق کردی بعد از آن روی او را سیاه کردی
و از بهشت بیرون کردی و مرا دعوة کردی بکوه طور برای
مناجاة بعد از آن مرا محل شماتة خلق میکنی این کار تو است
با دوستان پس چگونه باشد کار تو با دشمنان ابن ابی الحدید میگوید
دفعه

دفعه دیگر در منبر گفت حضرة موسی علیه السلام با شیطان ملاقات کرد موسی
باو گفت ای ابلیس چرا سجده نکردی برادم گفت هرگز نکنم چگونه
توحید کنم خدا را بعد از آن بغیر او التفاتی کنم ولکن تو ای موسی از خداوند
سؤال کردی که او را ببینی بعد از آن بتو گفتند بکوه نگاه کن پس من در توحید از
تو صادق ترم ابن ابی الحدید میگوید اینگونه بود کلمات او اسم بلندی در
بغداد و عراق پیدا کرد و مردم باو میگرویدند و ابن ابی الحدید
میگوید از ابو یزید بسطامی هم این نوع کلمات نقل میکنند و جامی در کتابش
نفحات الانس که در تعریف و توصیف عرفا و صوفیه نوشته سه نفر از آنها را او نوشته که
تعشق و نگاه کردن با مارد و صورتهای خوش گلها را تعشق بجمال خدا میدانند یکی همین
احمد غزالی است و یکی دیگر صاحب اشعة اللمعات که سابقاً بعض اقوال او را
ذکر کردیم و یکی اوحد الدین کرمانی که او هم ذکر میکنند از عرفا بوده و از
تاریخ گزیده نقل کردند که وقتی گرم میشد از سماع پیراهنهای امارد را
چاک میزد و سینه بسینه آنهای مینهاد و مقصودشان از سماع آواز خوانندگی
و غنا و صدای سنتور و تار و امثال این گونه آلات است و انگاری از

همین فخر الدین عراقی صاحب نسخه اللمعات نقل کرده که او در حق احمد غزالی کفته
و اشعار اینست شیخ الاسلام امام غزالی آن صفا بخش حالی و قالی و آنکه حسن
ماه رویان بود در ره عشق دستت بویان بود او همی شد سوار اندر
ری از کرنکان صدش فرفون در پی دل بری دید همچو ماه تمام
که برون آمد از در حمام شیخ را چشم چون بر آن افتاد صورة دوست
دید و باز ایستاد شده مردم بیشیخ در نکران شیخ در روی آن پسر حیران
صوفیان جمله منفعل کشتند همه بگذاشتند و بگذشتند لیکن بر وی که
بود غاشیه دار شیخ را کفت بگذر و بگذار دیدن صورة از تو لایق
نیست شرمت از این همه خلایق نیست شیخ کفتش مکوی هیچ سخن
رؤیة الحسن رؤیة الاعین عاشقانی که مست و مدهوشند باده از
جام حسن می نوشند زاهد زن غافل است و بیرون بین روی لیلی
بچشم مجنون بین اگرت هست قوة مردان اینک اسب و سلاح و این
میدان و بدانکه آنچه دیدم در کتب این عرفاسی و نشئه انها بعد بکد میکردند
و در کلمات انها هست در بقاء الیامة ذکر میکنند الصوفی لا مذهب له مذهب
طریقه ظاهر است وصدیقی رونده باطن است میراث که اصلاح باطن و ارج قلب وارد شده
تار ٢٤
اما در عبادات که دستور انها از خود رسیده حال که انها را شنیدی بشنو کرامات که آن

برای

برای همین احمد غزالی در کتب عزبا مذکور است شارح مثنوی ملای روم حسین ابن
حسن در کتاب جواهر الاسرار که شرح مثنوی است نوشته روزی
محمد با احمد [illegible] عتاب کرده و کفت اصناف مردم از آفاقی بلاد
می آیند در این جا تا در که نماز عقب سر من بجا آرند و آن را
سعادت خود میدانند و تو با این قرب جوار و برادری نماز
بمن نمیخوانی و این از اقبال تو از طالبان اسرار حقیقه خیلی
بدیع است شیخ احمد کفت اگر شما بامامت قیام کنید ما اقتدا را
ترک نمیکنیم تا وقت ظهر شد محمد ایستاد بنماز و احمد اقتدا کرده در
بین نماز احمد از او جدا شد و با اصحاب خود نماز را از سر کرفت
بعد از فراغ محمد کفت چرا چنین کردی کفت ما بشرط عمل کردیم تا
تو در نماز بودی اقتدا کردیم وقتی رفتی استر خود را آب بدهی
ما تو را گذاشتیم محمد فهمید که در بین نماز خیال او رفته بود که
امروز استر را آب نداده ام و او بحج بر خلق از جانب خداوند
راه هست واقعه همین شارح مثنوی نقل کرده و صاحب روضات
الجنات نیز آن را نقل کرده که روزی ابو حامد محمد غزالی به برادر

بود احمد گفت نیک درویشی هستی اگر در شریعت بیش ازاین
کوشش می کردی احمد گفت شما نیک دانشمندی اگر در معرفة
وحقیقه اهتمام میکردی محمد گفت گمان من اینست که سابقم
در این میدان احمد گفت متاع پندار را در بازار اسرار رواجی
نیست محمد گفت این حکم از کجا پیدا احمد گفت حکم رسول خدا صلی الله
علیه واله محمد گفت ما را کجا میسر است ملاقاة او احمد گفت
هر که از اسرار حقیقه اهل است او را میسر است دیدن او و شنیدن
از او ازاین کلام آتشی در باطن امام محمد برافروخته
شد و از هم جدا شدند شب امام محمد بعبادة پرداخت
و توجه بسیار داشت و گریه و زاری می نمود و از سرزنش
برادر خیلی بیقراری داشته تا گاه چشم امام محمد از خواب
گرم شد جناب رسول خدا صلی الله علیه واله بخواب او آمد و او را
بشارت برسیدن بحقیقه و معرفة دادند و مردی همراه پیغمبر بود
و در دست او طبقی بود سرپوشیده از آن طبق چند دانه خرما بدست محمد
دادند و چون از خواب بیدار شد دید آن چند دانه خرما در دست
او موجود است

او موجود شد بر خواست با خرما و سرور بمنزل برادر رفت
و امام محمد را بخاطر میگذشت که احمد او را تصدیق نخواهد
نمود که این خرما را در خواب بمن داده اند در منزل برادر را بسته
وقوة کوبید احمد از اندرون فریاد کرد بدو سه دانه خرما
این قدر نازش حاجت نیست محمد تعجب کرده از او پرسید
از کجا ترا معلوم شد که این تشریف را جناب پیغمبر صلی الله علیه
واله بمن ارزانی داشته احمد گفت خواجه کائنات از روی
لطف و بنده نوازی تا هفت بار بر من عرضه نکرد
این چند دانه خرما را بتو نداد بدر خیز و نگاه کن بان طاقچه
محمد نگاه کرد دید همان طبق بعینه با همان سرپوش که در خواب
دیده بود در میان او رطب خرما و همان چند دانه که باو داده شده
بود از یک طرف آن طبق نیست و کم شده باری حرف کلام را
بکشیم با نچه مقصود اصلی است در تحریر این رساله که ذکر احضار

رد توجیه میکنند کفریات اولین و آخرین [illegible] را بایزید را نقل میکنند که گفته

چه صاحب این منتخب از بعض کلمات او شیعه می نماید لکن تاویل

و آثار وارده از ائمه طاهرین و چهارده معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین در بیانات توحید و خداشناسی و صفات خالق
که اسباب بصیرة جاهل بی غرض و حجة بالغة از
برای معاند باغرض باشد چنانچه این شخص که این
چهار کتاب را چاپ زده هیچ ملاحظه نکرده که اینها
از کتب ضلال اند و چاپ کردن اینها حرام و نظر حالی‌راست آوان کتبه
در بحار روایة کرده از کتاب روضة الواعظین که او
روایة کرده از حضرة صادق علیه السلام سؤال شد آیا
خداوند دیده میشود در معاد قیمة حضرة فرمود سبحان الله
وتعالی عن ذلک علوا کبیرا بدرستیکه چشمها نمی بینند
مگر چیزیرا که لون دارد و کیفیة دارد و خداوند خودش
خالق الوانست و خالق کیفیاتست و این سؤال و امثال
او را از امام علیه السلام چه او امینست که میان مذهب اهل

[illegible]

اهل تسنن بعضی قائلند باینکه خداوند را در آخرة و قیمة
مردم می بینند نه در دنیا و بعضی از اهل تسنن بر این
اندهم در دنیا وهم در آخرة دیده میشود او را دیده بلکه روایة
کرده اند این را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله که
خدا را دیده و روایة هم میکنند که مؤمنین خداوند را
در بهشت می بینند در بحار روایة کرده از کتاب کفایة
الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنا عشر که بسند خود روایة
کرده از هشام ابن الحکم که گفت بودم در خدمت حضرة
صادق علیه السلام که داخل شد خدمت او معویة ابن وهب
وعبد الملک ابن اعین پس معویة ابن وهب عرض کرد یا ابن
رسول الله چه میفرمائی درباره آن روایتی که نقل شده اینکه
پیغمبر خدا را دیده بچه صورتی خدا را دیده و درباره آن
حدیثی که روایة شده اینکه مؤمنین خدا را در بهشت
می بینند بچه صورة او را می بینند پس حضرة صادق علیه السلام

[illegible]

تجسیم کرد و فرموده یا معویه چه قدر قبیح است بر مردی که
هفتاد سال از عمر او رفته یا هشتاد سال از عمر او رفته
گذران و معاش کرده در ملک خداوند و نعمت خدا را
خورده و معرفت باو حق معرفت پیدا نکرده بعد از آن
حضرت فرمود یا معویه بدرستیکه محمد صلی الله علیه و آله پرور
دگار را ندیده بمشاهدهٔ چشم و بدرستیکه رؤیة بدو
وجه میباشد رؤیة بقلب و رؤیة ببصر پس کسیکه قصد
او رؤیة بقلب باشد او بحق رسیده و کسیکه قصد او رؤیة
ببصر باشد پس کافر بخدا شده و کافر بآیات خدا شده
بجهة گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله کسیکه تشبیه کند خدا را
بخلقش پس او کافر شده و فرا حدیث گفت پدرم از
پدرش از حسین ابن علی که فرمود سؤال شد از امیر المؤمنین
علیه السلام و گفته شد یا اخا رسول الله آیا خدای خود را
دیده ای حضرت فرمود چگونه عبادة بکنم خدائی را که
اورا

اورا ندیده ام ندیده است اورا چشمها بمشاهدة العیان ولکن
راته القلوب بحقایق الایمان پس هرگاه مؤمنی خدا را به بیند
بمشاهدهٔ بصر در حال آنکه هر کسیکه جایز شمرد برای او مشاهدهٔ
بصر پس او مخلوق است و لابد است مخلوق که خالق داشته باشد
پس بتحقیق تو او را قرار دادی محدث و مخلوق و کسیکه خدا را
شبیه خلقش بگوید پس با خدا شریکی قرار داده و دلیل
برای این جماعة آیا نشنیده اند که خداوند تعالی میگوید لا
تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف
الخبیر و گفته خداوند را که فرموده لن ترانی ولکن انظر
الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه
للجبل جعله دکا و این آیت و غیر این آیت از قول خداوند
بقدر دو خشخاشی که خارج شود از سوراخ سوزنی در آمد
پس متزلزل در آمد زمین و بعضها در آمدند کوهها پس
افتاد موسی میت و مصعوق وقتیکه بافاقه آمد ورد ع او

برگشت بجد او گفت سبحانک تبت الیک از قول کسی که
گمان کرده تو دیده میشوی و رجوع کردم و برگشتم بمعرفة
خود بتو اینکه ابصار درک نمی‌کنند ترا و انا اول
المؤمنین و اول المقرین بانک ترى ولا ترى و انت
بالمنظر الاعلى بعد از ان حضرة فرمود افضل فرایض
و اوجب فرایض بر انسان معرفة باری تعالى است
و اقرار است از برای او بعبودیة و حد معرفة آن است
که معرفة داشته باشد باینکه لا اله غیره ولا شبیه له
ولا نظیر و اینکه قدیم است و مثبت است و موجود است
غیر مفقود است موصوف من غیر شبیه ولا مبطل لیس
کمثله شیء و هو السمیع البصیر و بعد از ان معرفة رسول
و شهادة به نبوة او و کمتر معرفة رسول ان است که اقرار
کنی به نبوة او و اینکه آنچه آورده از کتاب یا امری یا نهیی
پس ان از خداوند عز و جل است و بعد از ان معرفة امام است که
اقتداء بکنی باو به نعت او و صفة او و اسم او در حال عسر و یسر
وادنی

و ادنی معرفة امام ان است که معادل نبی است الا در درجه نبوة
و وارث ان نبی است و اینکه طاعة او طاعة رسول الله است
و تسلیم از برای او در هر امری و رد بسوی او و اخذ بقول او و اینکه
بدانند امام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب است
و بعد از او حسن و بعد از او حسین بعد از ان علی ابن الحسین و بعد
از او محمد ابن علی بعد از او جعفر بعد از ان فرزندش موسی و بعد
از او فرزندش علی و بعد از او فرزند او محمد و بعد محمد فرزند او
علی و بعد از علی فرزند او حسن و بعد از او الحجة ابن الحسن پس
حضرة صادق علیه السلام فرمود ای معویه اصلی و قاعده ای برای
تو قرار دادم پس عمل کن با و اگر تو می مردی بر ان حالی که بودی
حال تو بدترین احوال بود پس مغرور نکنند ترا قول ان اشخاصی که
گمان دارند اینکه خداوند دیده میشود بچشم پس باز حضرة فرمود
اینها گفته اند عجب از این را ایا نسبة ندادند حضرة ادم را بمکروه
ایا نسبة ندادند حضرة ابراهیم را با نسبتی که دادند ایا نسبة
ندادند داود را با نسبة دادند ایا رفوید طیرا یا نسبة ندادند

یوسف صدیق را بانچه نسبة دادند از حدیث زلیخا ایا نسبة ندادند
موسی را باده نسبة قتل ایا نسبة ندادند رسول خدا را صلی الله علیه وآله
بان نسبة حدیث زید ایا نسبة ندادند علی ابن ابی طالب را بانچه
نسبة دادند از حدیث قطیفه این جماعة میخواهند باین
نسبتها توبیخ اسلام را تا انکه خودشان برگردند بعقب خود
از اسلام خداوند کور کند ابصارشان را هم چنانکه کور کرده
دلهاشان را تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و در جای دیگر نقل
کرده ام از توحید صدوق علیه الرحمه که روایة کرده بسند خود
از ابی الحسن الموصلی از حضرة صادق علیه السلام که فرمود
حبری از احبار امد خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض
کرد یا امیر المؤمنین ایا خدای خودت را دیدی که عبادة او
میکنی حضرة فرمود وای بر تو عبادة هرگز نخواهم
کرد خداوندی را که ندیده باشم ان حبر عرض کرد
چگونه دیدی او را حضرة فرمود وای بر تو درک نمیکنند

اورا

اورا چشمها بمشاهده بصر ولکن قلوب او را می بینند بحقایق
ایمان و باز در جای دیگر از کتاب توحید صدوق علیه الرحمه نقل کرده
روایة بسند خود از محمد ابن الفضیل از حضرة ابو الحسن علیه السلام
میگوید از ان حضرة سؤال کردم ایا جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله پروردگار عز و جل خود را دیده فرمود بلی دیده
بقلب خود ایا نشنیده ای که خداوند فرموده ما کذب الفؤاد
ما رای ندیده خداوند را به بصر خود و لکن دیده بقلب خود
مقصود از این حدیث و امثال ان این است که قلوب جازم اند
بسبب دلالات و ایات باهرات و احتیاج ممکنات باینکه
واجب الوجود هست و موجود است و خالق ما است و معبود ما
خود همین جزم قلب را تعبیر کرد الله برؤیة قلب چونکه
جمیع حواس انسان از سمع و بصر و غیر ذلک بسبیل الله و راه
و طرق اند از برای جزم قلب که هر چه را ببیند و یا

بشنوند بقلب بیرون باشند که تا قلب جازم نشود بصحة آن دیده
یا شنیده مثلا دیده و شنیده درست نمیشود و بالجملة قلب
غایة آلت جزم او ارنبرای ادراکات حسیه و همین جزم را
ائمة علیهم السلام تعبیر کرده اند برؤیة قلب و روایاتی که
وارد شده اوهام قلوب ادق است از ابصار عیون و اوهام
قلوب خدا را درک نمیکنند فکیف بابصار عیون مقصود
آن است هر چه در نظر و خاطر بگیری مثل نور یا غیر
نور از تصورات ذهن و بگوئی خدا آن است این غلط است
چونکه آن تصور ذهن تو از جمله مخلوقات است که ذهن تو او را
ایجاد کرده و آن هم شیء من الاشیاء و لیس کمثله شیء نفی او
میکنند و فی الکافی روی بسنده الی زرارة قال سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه
و کل ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله فهو مخلوق والله تعالی

خالق

تبارک الله الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر

خالق کل شیء و در این روایة امام علیه السلام اسم شیء
بر هر چه صادق آید او مخلوق است و خداوند خالق او
میباشد سوای خود خدا و نه اسم شیء بر او اطلاق میشود و مخلوق
کی میشود پس آنچه بذهن میگیری و بخاطر تصور میکنی شیء من
الاشیاء فهو مخلوق والله منزه عن شبه مخلوقه و در بحار نقل
کرده از امالی صدوق علیه الرحمة که او روایة کرده بسند خود از
ابی بصیر از حضرة صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه خداوند
تعالی توصیف نمیشود بزمانی و نه بمکانی و نه بحرکتی و نه
انتقالی و نه سکونی بلکه خداوند خودش خالق زمان است خالق
مکان است خالق حرکة است خالق سکون است خالق انتقال است
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و در بحار نقل کرده از
کتاب کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنا عشر تالیف علی
ابن محمد ابن علی الخزاز القمی که او بسند خود روایة کرده از ابن عباس

که گفت یهودی آمد بخدمت جناب رسول خدا که نام او نعثل بود
و عرض کرد یا محمد من از تو سؤال میکنم از اموریکه در سینه من
تلجلج میکند از مدة زمانی اگر تو مرا جواب دادی اسلام میاورم
بر دست تو حضرة فرمود سؤال کن یا ابا عماره عرض کرد توصیف
کن برای من پروردگارت را حضرة فرمود بدرستیکه خالق وصف
نمیشود الا بانچیزیکه خودش خودش را وصف کرده وکیف توصیف
الخالق الذی یعجز الحواس ان تدرکه والاوهام ان تناله و
الخطرات ان تحده والابصار عن الاحاطة به جل عما یصفه الواصفون
نای فی قربه وقرب فی نایه کیف الکیفیة فلا یقال له کیف و این
الاین فلا یقال له این وهو منقطع الکیفوفیة والاینونیة فهو
الاحد الصمد کما وصف نفسه والواصفون لا یبلغون نعته لم یلد
لم یولد ولم یکن له کفوا احد قال صدقت یا محمد اخبرنی عن
قولک انه واحد لا شبیه له آیا نیست که انه واحد است وانسان هم
واحد است پس وحدانیة او شبیه شد بوحدانیة انسان جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله فرمود خداوند واحد است واحدی المعنی است
وانسان واحد است ثنوی المعنی جسم است وعرض است وبدن

ورود است

ورود است تشبیه منفی در معانی است یهودی گفت صدقت یا محمد
وایضا در بحار نقل کرده از توحید صدوق علیه الرحمه که او روایت کرده
بسند خود از عبد الاعلی مولی آل سام از حضرة صادق علیه السلام که فرمود
آمد بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله یهودی که او را سبخت
میگفتند پس گفت یا محمد آمده‌ام سؤال کنم ترا از پروردگارت اگر
جواب دادی مرا والا بر میگردم حضرة فرمود سؤال کن از هر چه خواهی
فقال این ربک حضرة فرمود در همه مکانهاست ونیست او در مکانی
که محدود باشد پس سبخت گفت پس چگونه است پس حضرة فرمود چگونه
وصف کنم پروردگارم را بکیفیة وحال آنکه کیفیة مخلوق او است
وخداوند متصف نمیشود [illegible] بچیزی که خودش او را خلق کرده پس
عرض کرد پس کی میداند که تو پیغمبر هستی میگوید پس نماند در آن
حوالی سنگی ونه کلوخی ونه غیر ذلک الا آنکه بلسان عربی فصیح گفتند
یا شیخ انه رسول الله پس سبخت گفت هیچ امری واضح و روشن تر
مثل امروز ندیدم پس گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله

ودر کافی روایة کرده بسند خود از عبدالله ابن سنان از حضرة صادق
علیه السلام که فرمود خداوند تعالی عظیم است و رفیعت قادر نیستند بنده
گان بر وصف او و نمیرسند بکنه عظمة او لاتدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر ووصف نمیشود خداوند
بکیف و نه باین و نه بحیث و چگونه وصف کنم اورا بکیف
واو خودش خلق کرده کیف را تا اینکه کیف شد پس شناختیم
من کیف را بخلق او کیف را برای ما و چگونه وصف کنم اورا
باین واو خودش خلق کرد برای ما این را باین شناختیم ما
این را بخلق او این را و چگونه وصف کنم اورا بحیث واو
خودش خلق کرد حیث را برای ما تا شناختیم ما حیث را
بخلق او حیث را برای ما الی اخر الحدیث مجلسی علیه الرحمه
میفرماید حیث عبارة از این است تأکیداً ذکر شده و یا مقصود
از او جهة است و یا زمان است ودر کافی روایة کرده بسند خود
از هشام ابن الحکم در مقاله زندیق که آمده بود و سؤالاتی
از حضرة صادق علیه السلام داشت از جمله سؤال او عرض کرد

ازبرای خدا رضا و سخط هست پس جناب صادق علیه السلام
فرمود بلی هست و لکن نه بان نحویکه در مخلوقین هست و وجه
این است که رضا حالی است که داخل میشود بر مخلوق پس اورا
از حالی بحال دیگر منتقل میکند وجه اینکه مخلوق اجوف است
معتمل است مرکب است ازبرای اشیاء در او مدخلی هست و
خالق ما مدخلی ازبرای اشیاء در او نیست چونکه واحد است
واحدی المعنی است واحدی الذات است پس رضای او ثواب
او است و سخط او عقاب او است نه چیزیکه مداخله داشته
باشد در او پس اورا محرک شود و بهیجان در آورد اورا
و نقل بدهد اورا از حالی بحال دیگر وجه اینکه این صفة
مخلوقین عاجزین محتاجین است و بروایة توحید صدوق ان
هشام ابن الحکم که با زندیق عرض میکند آیا میگوئی
که خداوند سمیع و بصیر است حضرة فرمود سمیع است و هم بصیر است
اما سمیع است بغیر جارحه و بصیر است بغیر آلة بلکه سمیع است

الاعتمال کارها
بالات کردن
و بمباشرت
و فکر و رای
کردن

بنفس خود و بصیر است بنفس خود و قول من بنفس خود نه
اینست که خداوند چیزیست و نفس او سوای اوست و چیز دیگر
باشد و لکن این محض تعبیر است و تعبیری است که مشغول
شده‌ام و باید جواب را بگویم و بفهمانم سائل خود را بهمین
تعبیر خودم پس میگوییم و میشنود خداوند بکل خود نه اینکه
کل او بعضی دارد و لکن میخواهم تو را بفهمانم بهمین تعبیر خودم
و مرجع همه کلمات باین است که خداوند سمیع است و بصیر است
عالم است خبیر است بدون اختلاف ذات او و نه اختلاف
معنی در او و در بحار نقل کرده روایت هشام ابن الحکم را
از احتجاج طبرسی که باز زندیق عرض میکند حضرت امام صادق
علیه السلام که صانع عالم همیشه عالم بوده باین حوادثات که احداث
کرده حضرت فرمود همیشه عالم بوده پس بعد از خلق کرد زندیق
گفت آیا او مختلف است یا مؤتلف امام فرمود لا یلیق باو نیست
نه اختلاف و نه ایتلاف اختلاف در متجزی است و ایتلاف در
متبعض است پس بخداوند گفته نمیشود مؤتلف و مختلف

زندیق

زندیق گفت پس چگونه او خدای واحد است حضرت فرمود
واحد است در ذات خود نه اینکه واحد است مثل واحد
دیگر بجهة اینکه واحد ما سوای او واحد است و متجزیست
و خداوند تبارک و تعالی واحدیست غیر متجزی و در
عدد و حساب در نمیاید و در بحار نقل کرده از توحید صدوق
و معانی الاخبار او که او روایت کرده از برقی از حضرت صادق
علیه السلام در این آیه شریفه فلما آسفونا انتقمنا منهم که وارد
شده درباره اممی که از پیش عذاب شده‌اند که معنی آیه اینست
وقتی که آن خلق ما را بتأسف انداختند ما هم انتقام کشیدیم
از آنها حضرت صادق علیه السلام میفرماید خداوند تعالی تأسف
نمیخورد جل و علا مثل تأسف خوردن مخلوق و لکن خداوند
تعالی خلق کرده اولیائی برای خود که آنها تأسف میخورند
و راضی میشوند و آن اولیاء مخلوق او هستند و مدبر او هستند
و قرار داده رضاء آنها را ~~رضاء آنها~~ رضاء خودش
و سخط آنها را سخط خودش بجهة اینکه خداوند آنها را ادراک

داده داعیان خلق بسوی خودش و دلیل و راهنمای خلق بسوی
خودش و از این جهة شده رضاء انها و سخط انها رضا و سخط
خداوند و نیست این صفة که برسد بخالق جل و علا مثل
اینکه میرسد بمخلوق و اینست معنی تأسف در این آیه شریف
و خداوند نیز فرموده کسیکه اهانة کند ولی مرا
کرده محاربه را با من و مرا بمحاربه خود خوانده و نیز فرموده
ومن یطع الرسول فقد اطاع الله و باز فرموده ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله و جمیع انچه ذکر شد و امثال
انها باین وصفی است که برای تو گفتم و همچنین رضا و غضب
خداوند و غیر این دو تا از اشیائیکه مشاکل این دو تا
باشند و جهة این ان است که اگر تأسف و تضجر عارض
مکون اشیاء بشود و او خودش احداث انها کرده و
انشاء انها کرده جایز میشود از برای قائلی بگوید مکون
اشیاء اباده و فنا برای او حاصل بشود در روزی
بجهة اینکه اگر تضجر و غضب عارض او شد و داخل او شد

تغیر

تغیر عارض او میشود و داخل در او میشود و هرگاه دخول
تغیر در او شد ایمن نمیشود برای او از اباده و فناء و اگر چنین
باشد شناخته نمیشود مکون از مکون و قادر از مقدور و نه
خالق از مخلوق تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً خداوند خودش
خالق همه اشیاء است نه بجهة احتیاج خلق و خلقه سبب
هرگاه احتیاج نشد محالست حد و حدود در او و کیفیة در
او بس بفهم انچه را بتو گفتم انشاء الله تعالی و باز در جای
نقل کرده از معانی الاخبار و توحید صدوق علیه الرحمه که بسند
خود روایه کرده از راوی حدیث که میگوید بودم در مجلس جناب
امام محمد باقر علیه السلام که عمرو ابن عبید که یکی از کبار علماء
سنی و صوفیهای انها در ان زمان محسوب میشده داخل شد بر
حضرة امام علیه السلام و عرض کرد قول خداوند که فرموده ومن
یحلل علیه غضبی فقد هوی این چه غضبی است حضرة فرمود
غضب او عقاب او است ای عمرو کسیکه گمان کند اینکه خداوند
زایل میشود از حالی بحالی دیگر او را وصف کرده بصفة

مخلوق و خداوند تعالی منتقل نمیکند او را چیزی از حالی بحالی
دیگر و متغیر نمیکند او را چیزی و باز در بحار روایة کرده
از کتاب توحید صدوق علیه الرحمة که او بسند خود روایة میکند
از مفضل ابن عمر جعفی از حضرة صادق علیه السلام که فرمود
کسی که گمان کند اینکه خداوند از چیزیست یا در چیزیست
یا بالای چیزیست او مشرک است پس حضرة باز فرمود کسی که
گمان کند اینکه خداوند از چیزیست او را حادث خوانده قرار
داده و کسی که گمان کند اینکه او در چیزیست پس او را محصور
قرار داده و کسیکه گمان کند اینکه خداوند بالای چیزیست
پس او را محمول قرار داده و باز در بحار نقل کرده از کتاب
توحید صدوق که بسند خود روایة میکند از ابو بصیر از حضرة
صادق علیه السلام که فرمود کسیکه گمان اینکه خداوند از چیزیست
یا در چیزیست یا بالای چیزیست بتحقیق او کافر است ابو
بصیر میگوید عرض کردم این را تفسیر کن برای من حضرة فرمود
مقصودم فرا گرفتن چیزی مر او را یا چیزی او را نگاه دارد
کرده باشد یا از چیزی که سابق بر او باشد و در کافی روایة
کرده

کرده بسند خود از احمد ابن محمد ابن ابی نصر البزنطی که میگوید
آمد شخصی خدمت امام رضا علیه السلام از بلاد پشت نهر بلخ
پس عرض کرد آمده ام از تو سؤال کنم از مسئله اگر جواب دادی
مرا بآنچه نزد خودم هست قائل میشوم بامامت تو پس حضرة ابو
الحسن علیه السلام فرمود بسؤال کن از هر چه بخواهی عرض کرد خبر بده مرا از
پروردگارت متی کان و کیف کان و علی ای شیء کان
اعتماده حضرة فرمود ان الله تعالی اینّ الاین بلا این و کیّف
الکیف بلا کیف و کان اعتماده علی قدرته پس آن مرد برخواست
و سر حضرة را بوسید و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله و ان علیا وصی رسول الله والقیم بعده بما قام به
رسول الله و انکم الائمة الصادقون و انک الخلف من بعدهم
بعض محشین کافی نوشته سؤال از متی بود که زمان باشد و امام علیه السلام
باین جواب داد که مکان باشد جهة اینست که مکان و زمان متصاحبین
هستند و متلازمین اند جواب از این جواب از او خواهد بود و شاید مفسر
باشد امثال این روایة را روایة وارده در کتاب توحید صدوق

از عبدالله ابن سنان از حضرة صادق علیه السلام که فرمودند
در ربوبیة عظمی والهیة کبری نمیتوانند تکوین شیء را از لا
شیء کسی بکنند الا خداوند ونقل نمیتوانند بکنند کسی شیء را
از جوهریة خودش بجوهر دیگر الا خداوند ونقل نمیتوانند
بکنند شیء موجود را از وجود بعدم الا خداوند مجلسی علیه الرحمه
میفرماید معنی در ربوبیة عظمی والهیة کبری یعنی در علم
ربوبیة والهیة که معنای این باشد که این علم مختص
خود خدا است و کسی را در او راه نیست نه قدرة او را و نه
علم او را با میشود کسی قدرة کاری را ندارد اما راه علم
او را میدانند مثلاً انسان غیر زرگر قدرة اینکه از
طلا زیور بسازد ندارد اما راه علم او را میدانند که باید
طلا را با آتش نرم کرده و از او زیور بسازند بکار بردن الات
آن از سندان و چکش لکن در آن سه مرحله غیر خداوند کسی
راه علم او را ندارد چه جای قدرة او را پس در روایة حضرة
رضا علیه السلام که فرمود کیف الکیف بلاکیف واین الاین بلا این
شاید

شاید مقصود اینست از لا کیف خلق کیف کرد و تو راه علم این را
نداری که بگوئی چگونه چنین میشود و راه علم او و چه خلقت و تصور او و بر
تو هست تسلیم و رضا و اطاعة فرمایش حجتهای خدا باید از آنکه
راه علم او مختص خداوند شد لا غیر لکن این معنی درست میاید
با در بلاکیف را معنای من بکنیم چنانکه گفته آمد در آیه شریفه
یا عباد الله و در آیه شریفه فاعلموا انما انزل بعلم الله که با بعض
که معنی چنین باشد کیف الکیف من لاکیف واین الاین من لا این
لکن از روایاتی بر میاید که معنی دیگر مقصود باشد و آن معنی این است
که خلق کرد کیف را و این را و از برای این خلقة باری تعالی کیفی و اینی
اصلا نیست روایة کرده در بحار از شیخ صدوق علیه الرحمه که در دو
کتاب خود عیون الاخبار و کتاب توحید روایة کرده بسند خود از صفوان
ابن یحیی که گفت عرض کردم خدمت حضرة رضا علیه السلام خبر بده
مرا از اراده خداوند و اراده مخلوق حضرة فرمود اراده مخلوق
ضمیر است و چیزی که ظاهر میشود نزد او از فعل واما اراده

از خداوند نفس احداث اوست فعل را لاغیر جهة اینکه خداوند
منزه است از تروی و فکر و قصد و این صفات از خداوند منفی است
و اینها صفات مخلوقند پس اراده خدا نفس فعل شد لاغیر با قول
کن یکون فیکون نه بلفظ و نه بنطق لسان و نه بقصد و تفکر
و کیفیة از برای او نیست کما اینکه کیفیة از برای ذات او نیست
فرمایش امام علیه السلام در این خبر دال است بر اینکه اراده او نفس
فعل و نفس خلق اوست و لکن کیفیة برای این خلق کردن نیست
چنانچه کیفیة از برای ذات باری نیست و این را خلق کرده
اینیة که مکان باشد از برای خلق کردن او و این را نیست چنانکه این که مکان
باشد برای ذات او نیست و این روایة [redacted] و امثال آن
رد است بر جماعة اهل تسنن که اراده را قدیم میدانند روایة کرده
در بحار در مجلد سماء العالم از صدوق علیه الرحمه در دو کتاب خود
توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند خود روایة میکند از
حسن ابن محمد نوفلی در روایة طولانی که حکایت کرده مناظره
حضرة رضا را علیه السلام با سلیمان مروزی که یکی از کبار علماء
و متکلمین اهل تسنن است چونکه سلیمان در اثناء مناظره
گفت

گفت خداوند لم یزل مرید بوده پس حضرة فرمود یا سلیمان اراده
غیر خدا است یا نه گفت غیر خدا است حضرة فرمود پس ثابت کردی
با خداوند در ازل چیزی که غیر او است سلیمان گفت ثابت نمیکنم
پس حضرة فرمود پس اراده محدثه میباشد و اگر چیزی محدث شد ازلی
نمیشود و اگر چیزی ازلی شد محدث نمیشود و مناظره کشید تا بانجا
که حضرة باو فرمود ای سلیمان خبر بده که اراده فعل است یا نه فعل نیست
سلیمان عرض کرد فعل است حضرة فرمود پس او محدث شد چونکه
افعال همه محدثند سلیمان گفت فعل نیست پس حضرة فرمود پس چیزی
با خدا هست که لم یزل با او است یا نه سلیمان گفت اراده صنع او است حضرة
فرمود پس محدث شد و کشید مطلب و مناظره تا آنکه سلیمان گفت من
اراده کردم اینکه اراده [redacted] فعل خدا است و لم یزل هست پس
حضرة فرمود آیا مرید ذی چیزی که لم یزل هست مفعول میشود
و قدیم و حدیث میشود در حالة واحده الی آخر الحدیث و باز در بحار
نقل کرده از توحید صدوق بسند خود از سلیمان جعفری که گفت حضرة
رضا علیه السلام فرمود مشیة از صفات [redacted] افعال است پس کسی

گمان کنند اینکه خداوند لم یزل مرید است شاید گردد فلیس بمرید
و در بحار نقل کرده از توحید صدوق علیه الرحمه که روایة کرده
از عاصم ابن حمید از حضرة صادق علیه السلام میگوید عرض کردم
بخدمتش لم یزل الله مریداً فقال علیه السلام ان المرید لا یکون
الا المراد معه بل لم یزل قادراً عالماً ثم اراد و این اهل تسنن
که اخذ از اعداء دین نکرده‌اند و خود را مستقل بدانستند این
قدر در این وادیهای جهالة افتاده‌اند در توحید و صفات خالق
و گمراه شده‌اند و گمراه کرده‌اند امة را لعن الله من اسس اساس
ذلک و بنی علیه بنیانه و در باب کلام خدا مجلسی علیه الرحمه در جلد
توحید بحار میگوید حنابله قائل شده‌اند باینکه کلام خدا عبارة از
حروف و اصوات است و اینها قدیم‌اند بلکه بعضی از اینها قائل شده‌اند
بقدم غلاف و جلد قرآن ایضاً و فرقه کرامیه از اهل سنة قائل
شده‌اند باینکه کلام خدا صفتی است از صفات او مؤلفه از
حروف و اصوات حادثه و قائم بذات خدا است و اشاعره
قائل‌اند بکلام نفسی و او معنی واحد بسیط است و قائم است
بذات باری تعالی بعد از مجلسی علیه الرحمه میفرماید براهین

قائم است

قائم است بر ابطال این اقوال بلکه بعضی بداهة عقول تکذیب او می‌کند
مثل جلد گوسفند دباغی شده جلد قرآن شده قدیم باشد و اجماع ائمه
معصومین صلوات الله علیهم و اخبار متکاثره اینها ناطق است بر اینکه کلام
خدا عبارت است از حروف و اصوات مخلوقه خداوند در جسمی از اجسام
مانند لوح محفوظ یا شجره موسی در طور یا در گوش جبرئیل یا گوش
حضرت پیغمبر در بحار نقل کرده از امالی شیخ طوسی علیه الرحمه که روایة کرده
بسند خود از ابو بصیر از حضرة صادق علیه السلام که گفت شنیدم از
آن حضرة که فرمود خداوند جل اسمه همیشه بذاته عالم بوده است
و علم او عین ذات او است و همیشه بذاته قادر بوده است و قدرة
او عین ذات او است قبل از آنکه معلومی یا مقدوری بوجود آید ابو
بصیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم و همیشه هم متکلم بوده است
حضرة فرمود کلام محدث است خداوند همیشه بوده و لکن متکلم نبوده
بعد از آن حادث کرده کلام را و در بحار نقل کرده از احتجاج طبرسی
علیه الرحمه که او روایة میکند از صفوان ابن یحیی که از اعاظم رواة و اجله
اصحاب حضرة رضا علیه السلام هست میگوید ابو قره محدث که از علماء
و محدثین اهل تسنن است از من خواهش کرد که بخدمت حضرة رضا علیه السلام

بپرسد پس از حضرة اذن گرفتم و اذن داد و داخل شد و عرض کرد خبر
بده مرا جعلنی الله فداک از کلام خدا با موسی ابن عمران حضرة فرمود خداوند
خودش میداند چه زبانی با او تکلم کرده عبرانی یا سریانی پس ابو قره
دست برد بر زبان خود و گفت من سؤال میکنم که با این زبان تکلم کرد
حضرة فرمود سبحان الله از این مقالهٔ تو و معاذ الله اینکه خداوند شبیه خلق
خود باشد یا اینکه تکلم کند بمثل آنچه خلق تکلم میکنند ولکن خداوند تعالی
لیس کمثله شیء و نه مثل او فاعلی و قائلی باشد ابو قره گفت پس چگونه است
حضرة فرمود کلام خالق با مخلوق نیست مثل کلام مخلوقین با هم
دیگر و تلفظ نمیکند باری تعالی بدهن باز کردنی و بزبانی ولکن
یقول له کن فکان بمشیته ما خاطب به موسی من الامر والنهی من
غیر تردد فی نفس پس ابو قره گفت چه میفرمائی در کتب آسمانی
حضرة رضا علیه السلام فرمود توریة و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی
که از آسمان نازل شده کلام خدا است نازل کرده آنها را نور و هدایة
از برای عالمین و اینها همه محدثند و اینها غیر از خدا هستند پس ابو قره
عرض کرد پس فنائی از برای اینها هست پس حضرة رضا علیه السلام فرمود
اجماع مسلمین است بر اینکه ما سوی الله فانی شدنی است و ما سوی الله فعل خدا است

و توریة

و توریة و انجیل و زبور و فرقان فعل خدا است آیا نمیشنوی که خلق میگویند
رب القرآن و اینکه قرآن در روز قیمة میگوید یا رب این شخص فلان
کس و خداوند داناتر است باو روزهای گرم را بسر برد و خواند من
و شبهای خود را به بیداری سر برد و خواند مرا پس مرا شفیع او کن و
همچنین توریة و انجیل و زبور کل آنها محدثند و مربوبند حادث کرده
آنها را من لیس کمثله شیء هدیً لقوم یعقلون پس کسی که گمان کند که
آنها ازلی هستند پس اظهار اینرا میکنند که خداوند اول قدیم نیست
و نه واحد است و اینکه کلام ازل الآزال با او بوده و از برای او
ابتدائی نیست و اله نیست مخفی نماند و در نسخه از احتجاج گفته
و اله او نیست و جناب امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغة
میفرماید یقول لما اراد کونه کن فیکون لا بصوت یقرع ولا بنداء
یسمع و انما کلامه سبحانه فعل منه انشاءه و مثله لم یکن من قبل ذلک
کائناً و لو کان قدیماً لکان الهاً ثانیاً و در جای دیگر نقل کرده
از سه کتاب صدوق علیه الرحمة توحید و امالی و عیون اخبار که او بسند
خود از حسین ابن خالد روایة میکند که گفت شنیدم از رضا علی ابن
موسی علیهما السلام که فرمود خداوند همیشه عالم بوده و قادر بوده و حی

قديم وسميع وبصير بوده پس عرض كردم يا ابن رسول الله جماعتى از اين مردم
ميگويند خداوند لم يزل عالم بوده بعلم وقادر بوده بقدرة وحى بوده
بحيوة وقديم بوده بقدم وسميع بوده بسمع وبصير بوده ببصر حضرة
فرمود كسيكه اين را بگويد وتدين كند باين گفتها پس با خدا خدايان
ديگر قرار داده ونصيبى از ولاية ما ندارد حضرة فرمود هميشه خداوند
عالم قادر حى قديم سميع وبصير بوده بذاته تعالى الله از اين مقاله مشركين
ومشبهون خدا جلت علواً كبيراً ودر مجلد توحيد بحار از تفسير عياشى نقل
كرده كه او روايت كرده از مسعدة ابن صدقة از حضرة صادق عليه السلام
كه فرمود شخصى بحضرة امير المؤمنين عليه السلام عرض كرد صف لنا ربنا
لنزداد له حباً وبه معرفة" پس حضرة غضبناك شد وخطبه خواند كه داراى اين
فقراة بود كه فرمود بر تو باد اى بنده خدا آنچه را كه قران بتو
دلالة كرده از صفاة او وپيغمبر خدا صلى الله عليه واله از پيش بتو
شناسانيده از معرفة او پس اقتداء تو بآن باشد وبنور هداية
آن خود را منور كن وبروشنى او راه برو كه اينها براى تو هم نعمة اند
وهم حكمة پس تمسك كن بآن گفتها وشكر خدا كن وچيزيرا كه شيطان
ترا وا داشته كه علم او را بدانى كه نه در قران واجب شده بر تو كه او را
بدانى ونه در سنة رسول ونه آثار ائمه هدى صلوات الله عليهم اجمعين وارد شده

كه تو

كه تو مكلف بآن باشى پس واگذار علم او را بخداوند وبقدر عقل خود
عظمة خدا را مقدر نكن كه هلاك ميشوى وبدان اى بنده خدا راسخون
فى العلم آن اشخاصى اند كه خداوند آنها را مستغنى كرده از هجوم كردن
وداخل شدن در آن سدهاى خدائى كه آن سدها را خداوند زده جلو
غيوب خودش همين قدر آن راسخون فى العلم اقرار ميكنند بجهل خودشان
بآن غيوب محجوبه وميگويند آمنا به كل من عند ربنا وخداوند مدح كرده
اعتراف شانرا بعجز از رسيدن بچيزى كه احاطه علم باو ندارند وخداوند
ناميده ترك تعمق آنها را در آن چيزهائيكه تكليف ندارند از بحث
در كنه آن چيزها برسوخ ودر نهج البلاغة تمام خطبه با اين فقراة
بلكه زياده از آنچه مذكور است آدم صاحب عقل وهوش هرگاه ايمان بخدا
وايمان بآخرة وثواب وعقاب دارد تأمل كند در اين فرمايشات امير مؤمنان
صلوات الله عليه كه دستور العمل ايمان وخدا پرستى را چه خوب بيان فرموده
كه معارف ايمانى را دو قسم قرار داده قسمى غيوب محجوبه هستند كه
شيطان وا ميدارد ترا كه آنها را بعقل خودت بخواهى درك كنى وآنها
را مكلف نشده اى نه در كتاب ونه در سنة رسول بدانستن آن كه عبارة از
فهميدن ذات بارى تعالى است كه صوفيها يعنى او را عين وجود ميدانند

واین موجودات عالم از انسان وحیوان وکوه واسمان وزمین و
انهار واشجار وعقل ونفس تنزلات همان وجود صحیح محض اند
واینها اعتبارات اند که موجود میشوند ومعدوم میشوند ومتبدل
میشوند وتکثر اینها تکثری در وحدت اصل وجود محض که
واجب الوجود همان است نمیکند این مقاله بعض انها است
وبعض دیگر این تکثرات را مستقل میدانند باشتباه عقل
وغلط عقل که واحد را دو تا می بیند والا در واقع همان وجود
واحد است لیس غیره که شک می[...]ند او را هیچ وجود می
گویند که ما بکشف وشهود این امر را فهمیده ایم وانها هم از
این است که بنای این صوفیها بر توقیف بر کلمات ائمه
دین صلوات الله علیهم اجمعین نیست وقسم دویم از تعارف
آن چیزیست که در کتاب وسنت وارد شده بهمان نحوی که
وارد شده که خداوند عالم است وقادر است وحی است وسمیع است
وبصیر است بذاته که این صفات عین ذات واجب اند
وعین بودن او چه نحو است وکیفیت تصور عینیت اینها
را نمی توانی مفصل بدانی چنانکه ذات را نمیتوانی بدانی
وبر

[illegible]

وبر تو هست اعتقاد بهمین نحو نه زیاده واما اراده وکلام خدا از
صفات فعل اند که اراده او نفس ایجاد شیء است وکلام او خلق
کلام است در لوح محفوظ یا در گوش جبرئیل یا در گوش پیغمبر یا
در شجره موسی در طور وامثال ذلک چنانکه در روایة سابقه
از حضرة رضا علیه السلام که در او مذکور است اراده خدا نفس
فعل او است وایجاد او است شیء را یقول له کن فیکون نه
بلفظ ونه بنطق لسان ونه بقصد وتفکر وکیفیة از
برای او نیست کما انکه کیفیة از برای ذات او
نیست شخصی از فضلاء ومحققین اهل علم معاصر سلاطین صفویه
رساله نوشته مسمی بزاد السالکین بامر وخواهش نواب عالیه
[redacted] که بگم که از مشخصات خواتین
سلاطین صفویه بوده که بخاطر ... بیگم که الان در اصفهان
معروف باقی است ومعروف است از او شده در آن رساله متعرض
مقالات صوفیه شده میگوید روزی اتفاق افتاد با شخصی از
معتبرین صوفیه که جناب خود شیخ بود در اصفهان ملاقات
شد از او سؤال کردم که بزرگان اهل تصوف مثل شیخ محیی الدین وملای

رومی و مغربی و شیخ محمود شبستری ایا توحید را ذکر میکنند در
کتابهای خودشان یا چیز دیگر گفت توحید را ذکر میکنند گفتم
ایا توحید از کدام سخن انها مفهوم میشود از کلام شبستری که
در گلشن راز میگوید مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی
که دین در بت پرستی است یا از کلام مغربی که گفته گاه حالی
و گه شاخی تو می‌نگوئی چنین چرائی تو یا از کلام محی الدین
که گفته ثم بدا فی خلقه ظاهرا فی صورة الاکل والشارب که
معنی او اینست که خداوند ظاهر شد بصورة مخلوق خورنده و
آشامنده خود پس هرگاه این کلمات توحید باشند کفر کدام است
ای شخص صوفی جواب گفت این حضرات صوفیه توحید را
برمز و اشاره بیان میکنند و مراد شان از این کلمات
ظاهر انها نیست گفتم هرگز در هیچ زمانی تقیه در اظهار توحید
خداوند نبوده گفت نه گفتم پس چه بلا داشته اند که توحید را
برمز و اشاره ذکر کنند چه مانع داشته اند از اینکه اورا
واضح و ظاهر بیان کنند که همه کس بفهمد و بداند جواب گفت

امروز

امروز پرهیز را شکستم و قدری حیوانی خوردم و بتو مبتلا
شدم معنی این کلام اینست که عبادتی که در دست داشتم که
پرهیز باشد و حیوانی خوردم و اورا شکستم توئی او مرا
گرفت و مبتلا مجالست تو شدم ای کسیکه ایمان بدوازده
امام و خاتم انبیاء صلوات الله علیهم و بقرآن داری در کجای
قرآن یا در کلمات این حجج الهیه است که پرهیز از حیوانی عبادتی
باشد از عبادات پیغمبر خاتم خود گوشت خورد در جنگ خندق جابر
ابن عبدالله انصاری اورا مهمانی کرد بره بزغاله ای کشت و یک
صاع جو ارد کرد زن او و پخت پیغمبر تمام خلق از صحابه که مشغول بودند
بر خندق کندن که هفتصد نفر بودند همه را تکلیف بامدن کرد و همه را از ان یک بره
و یک صاع جو سیر کرد و خودش هم خورد اما عبادة پیغمبر ان است
که در تفسیر صافی در اول سورة طه روایة نقل میکند از احتجاج طبرسی از
حضرة امام موسی کاظم علیه السلام که از امیر المؤمنین نقل کرده که
پیغمبر خدا مدة ده سال اینقدر برپا ایستاد بنماز که رنگ روی

مبارک او زرد شد و پاهای او ورم کرد تمام شبها را جمع بنماز
خواندن میگذرانید تا اینکه خداوند این آیه را فرستاد طه ما
انزلنا علیک القرآن لتشقی قرآن را نفرستادیم که تو خود را
این قدر بزحمت افکنی که پاهایت ورم کنند و رنگ رویت
زرد شود و در باب روزه آنجناب روایات وارد شده که
این قدر روزه گرفت روزها را که مردم مایوس شدند از
اینکه آنجناب روزی را افطار کند [illegible] بعد از آن این
قدر [illegible] روزه نگرفت تا مدتی که مردم گفتند که
دیگر نمیگیرد بعد از آن یک روز در میان بود و یک روز
بعد که فرمود حضرة داود این طور میکرد بعد از آن این را هم
موقوف کرد ماهی سه روز او را روزه میگرفت دو پنجشنبه
و یک چهارشنبه او را که در روایة هست که این طور روزه معادل
روزه تمام سال است عند الله پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و
چهارشنبه عشر وسط ماه و از این قضیه که صاحب سراج السالکین
نقل کرده

نقل کرده هم معلوم تو شد آنچه را که در پیش اشاره کردیم که
این صوفیها شیعه و سنی ندارند هم بهمدیگر میگویند و میگویند
الصوفی لا مذهب له مذهب طریقة ظاهر است و صوفی روبنده
باطن است چنانکه صاحب بستان السیاحه در ذکر شهر دررنده که از
بلاد روم است همین تحقیق را ذکر میکند سنی را اولیاء الله
دانستن چگونه بجا رزد با این فرمایشات ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین در کافی روایة کرده بسند خود از جابر ابن
یزید جعفی از حضرة امام محمد باقر علیه السلام که فرمود معرفة
خدا و عبادة کردن خداوند باین است که معرفة خدا داشته باشد
و معرفة با مامی از ما اهل البیت و کسی که باید و نداشته باشد
معرفة او و عبادة او بغیر خدا شده و در ضلالة است این حکم
که این مسلمانها برانند و باز در کافی روایة کرده بسند خود از
ذریح که میگوید سؤال کردم از حضرة صادق علیه السلام از
ائمه بعد از پیغمبر فرمود بود امیر المؤمنین علیه السلام امام

بعد از پیغمبر بعد از آن حسن بعد از آن حسین بعد از آن علی
ابن الحسین بعد از آن محمد ابن علی صلوات الله علیهم هر کس انکار
کند این را بود که انکار کرده معرفة [redacted] خدا را و انکار
کرده معرفة رسول الله را صلی الله علیه واله و باز در کافی روایة
کرده بسند خود از زراره که میگوید سؤال کردم از حضرة امام محمد باقر
علیه السلام آیا معرفة امامی از شما واجب است بر تمام خلق [redacted]
[redacted] تا آنجا که باز عرض میکند زراره چه میفرمائی در حق
اشخاصی که معرفة خدا و به رسول خدا دارند و تصدیق رسول هم
کرده اند فیما جاء به من الله آیا بر آنها واجب هم هست معرفة
حق شما حضرة فرمود بلی واجب است آیا نمی بینی این خلق را
که معرفة بود و ابابکر دارند عرض میکند بلی فرمود آیا گمان می
کنی که خداوند معرفة با اینها را در قلوب اینها انداخته نه بلکه
قسم است معرفة آن دو نفر را در قلوب اینها نینداخته مگر
شیطان نه خدا قسم ملهم نکرده حق ما را در قلوب اهل ایمان
مگر خداوند عز و جل و باز در کافی روایة کرده بسند خود از
عبدالرحمن

عبدالرحمن ابن کثیر از حضرة صادق علیه السلام که فرمود در
آیه شریفه ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم
ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم حضرة فرمود نازل شده در حق عمر
و ابابکر و عثمان ایمان آوردند به پیغمبر در اول اسلام بعد از آن
کافر شدند وقتی که ولایت امیر المؤمنین را پیغمبر در غدیر خم
اظهار کرد و فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه بعد از آن ایمان
آوردند که رفتند در خیمه ای که پیغمبر امر فرمود بر پا کردند
برای امیر المؤمنین مردم بروند و سلام کنند با و خطاب
امیر المؤمنین و اینها مثل همه رفتند و کردند بعد از آن کافر شدند
بعد از وفاة پیغمبر که اقرار بان بیعة نکردند بعد از آن ازدیاد
کفر کردند که مردم را وا داشتند به بیعة خودشان حتی اینهائی
که بیعة امیر المؤمنین را قبول داشتند پس این جماعة باقی
نماند در روان اینها از ایمان چیزی ای مضعف با ایمان
از شیعه چگونه راضی میشوی کسی را که تولای او با این اشخاص است

اولیاء الله بدانی این حرف تو تکذیب قرآن است و تکذیب
این ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است و در کافی
روایت کرده بسند خود از عطیه از ختیمه از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که فرمود ان الله خلو من خلقه وخلقه خلو منه وکل
ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله فهو مخلوق والله خالق کل شیء
و باز روایت کرده در کافی بسند خود از ابی المعزا رفعه عن ابی
جعفر علیه السلام قال قال ان الله خلو من خلقه وخلقه خلو منه و
کل ما وقع علیه اسم شیء [illegible] فهو مخلوق ما خلا الله و سابق
بر این نقل کردیم روایة زراره را از حضرت صادق علیه السلام با
مضمون مجلسی علیه الرحمه در مرآت العقول که شرح بر کافی نوشته
میگوید ان الله خلو من خلقه یا مقصود جمله مخلوقاتند یا مقصود
صفات مخلوقاتند که خداوند منزه است از اتصاف بآنها و یا خالی و
مصاحبة بآنها و این رد است بر سه فرقه یکی اشاعره که
قائل اند باینکه صفات باری تعالی زائد بر ذات او
هستند نظر باین دو مقدمه که امام علیه السلام میفرماید
هرچه اسم شیء بر او اطلاق شود ما خلا الله پس او مخلوق است
و خالق

و خالق او خداوند است و میشود خداوند متصف شود
بچیزیکه خودش او را خلق کرده لاستحالة ان یکون الشیء
فاعلاً وقابلاً لشیء آخر والفاقد الشیء لا یکون معطیاً
له دویم کرامیه از اهل تسنن که گفته اند صفات باری تعالی
حادث اند و خداوند متصف بآنها است سیم فرقه از صوفیه
که گفته اند ماهیات ممکنات عارض اند بر وجود قائم
بالذات را که آن باری تعالی باشد مجلسی علیه الرحمه در فقره
وخلقه خلو منه میفرماید مقصود اینست که خلق او متصف
بصفات خالق نیستند و یا اینکه خداوند حلول نمیکند در
مخلوقات بهیچ نحوی از انحاء چه بنحو عروض که عارض خلق خود
بشود و چه بنحو حلول و چه بنحو تمکن که تمکن کند در خلقه و خلق او
خلو اند از او بای نحو یتصور و میفرماید این فقره رد است
بر دو فرقه نصاری و صوفیه اما نصاری که قائلند باینکه
خداوند تعالی جوهریست واحد اما سه اقنوم است اقنوم وجود
و علم است و حیوة که تعبیر میکنند از این سه تای مذکورات

باب وابن و روح القدس و میگویند جوهر قائم بنفس است
واقنوم صفت است و واحد را قرار داده اند سه تا را از روی
جهالت محضه پیدا شد که بداهت عقل است یکی سه تا نمیشود
یا مقصودشان صفات عین ذات باشند تا درست
بشود لکن مجلسی علیه الرحمه میفرماید این وجه با تمام
مقالات انها نمیسازد که صفات را عین ذات بدانند
و از صفات باری تعالی همان اسم علم وحیوة را برده و
سایر صفات عین را ذکر نکرده (الله) مثل قدرة و سمع و بصر را
این هم جهالت دیگر است که ترکیب نموده اند مگر اینکه بگویند
قدرة راجع بحیوة است و سمع و بصر راجع بعلم است بعد از ان
هم میگویند کلمه که اقنوم علم است متحد شد بجسد مسیح و متدرع
شد و پوشید ناسوت مسیح را بطریق امتزاج مثل امتزاج خمر
باب نزد طائفه از انها که ملکانیه باشند و بطریق اشراق
چنانچه افتاب اشراق میکند از روزنه خانه بر قطعه از
بلور نزد طایفه دیگر از انها که نسطوریه باشند و
بطریق انقلاب که منقلب لحما و دما مع المسیح بحیث
صار الاله هو المسیح نزد طائفه ثالثه از انها که یعقوبیه
باشند

باشند و وراء این سه فرقه بعض دیگر از نصاری میگویند که
ظاهر شد لاهوت در ناسوت مانند ظهور ملکی که بصورت بشر و فرقه
دیگر از انها گفته اند ترکیب لاهوت و ناسوت شد مانند ترکیب
نفس و بدن و بعض انها میگویند کلمه که داخل بدن شد پس صادر شد
از او خوارق عادات و گاه از او مفارقت میکند پس الام و اسقام
و امات عارض او میشد و غیر این مذکورات باز مقالات سست
و هذیانات دارند از سایر انها و تمامی مثل این مقالات است
مقاله جمله از غلات مسلمین که میگویند امتناع ندارد ظهور روحانی
در جسمانی مانند ظهور جبرئیل بصورت دحیه کلبی و مانند ظهور
اجنه یا شیاطین بصورت بنی ادم پس بعدی ندارد اینکه خداوند
ظاهر شود بصورت بعض کاملین و اولی تر باین مطلب حضرت
امیر المؤمنین و اولاد معصومین او هستند صلوات الله علیهم اجمعین
که انها بهترین خلق بودند در علم و کمالات علمی و عملی و لهذا
دیدیم از انها صادر میشد از انها از علوم و اعمال چیزیکه
فوق طاقت بشر است اما فرقه صوفیه پس اکثر انها قائل شده اند
بانفاء اتحاد خالق با خلق بعض انها باین نحو میگویند سالک

هرگاه در سیر و سلوک بکمال رسید و بلجه وصول رسید پس خداوند در
او حلول میکند نظیر حلول آتش در آهن که آهن را سرخ میکند
و در او فرو رفته پس هر کاری که آتش میکند آن آهن هم میکند
و اتحادیه و تعاند نمایند میان آن آتش درون و آهن و بیچ است
که بگوید انا هو و هو انا و در این هنگام امر و نهی خالق بمخلوق
نمایانند و ظاهر میشود از او امور غریبه و عجایب که از بشر صادر
و ظاهر نشود مجلسی علیه الرحمه میفرماید و از کلام بعضی از صوفیه ظاهر
میشود که واجب الوجود همان نفس وجود است و او شیء واحد است تکثر
در او نیست اصلاً و ابداً و تکثر در اضافات و تعینات است و
این اضافات و تعینات بمنزله سراب است که تو او را آب می
بینی و حال آنکه آب نیست و در حقیقت این تکثر که تو می بینی
یک چیز است بر مظاهر متکثر میشود نه بطریق مخالطه و بنظر
ناظرین کثیر می نماید نه بطریق انفصام و میفرماید و در این کلام
از ایشان دو معنی متصور است که گفته شود یکی آنکه واجب
الوجود با جمیع موجودات که متحد شده دو چیز باشند و با آن نحو
مذکور متحد شده باشند دویم آنکه موجودی سوای واجب الوجود
نیست

نیست و او نفس وجود است لا غیر و دوئیتی اصلاً و ابداً نیست
چنانچه شیخ محمود شبستری در گلشن راز میگوید حلول و اتحاد اینجا محال است
که وحدت در دوئی عین ضلال است انتهی کلمات مجلسی رحمة الله علیه چونکه

کلامی که ربط بمذهب نصاری دارد ذکر شد حکایتی فخر رازی در تفسیر
خود ذکر کرده در شرح آیه مباهله در سوره آل عمران مناسب دیدم او را
ذکر نمایم مجملش اینکه زمانی در خوارزم بودم خبر شدم که مرد نصرانی در آنجا
آمده و اهل تعمق و تحقیق است در دین خودش رفتم نزد او شروع کردم
بمباحثه و گفتگو او بمن گفت چه دلیل داری بر نبوت محمد گفتم همچنانکه
بنقل متواتر ظهور خوارق و معجزات از موسی و عیسی بما رسیده همین نحو
از محمد بما رسیده اگر نقل متواتر حجت نیست پس نبوت موسی و عیسی هم
درست نیست و اگر درست است پس محمد صلی الله علیه و آله هم نبی بایست باشد
همچنانکه موسی و عیسی نبی هستند گفت من میگویم که عیسی نبی است من
معتقدم که عیسی خدا است گفتم نبوت نبی گفتگوی در او باید موخر باشد
از گفتگوی در خداوندی پس تو چرا گفتگو را در نبوت کردی حال نقلی
نیست میدیدم بر سر معرفة الله و تعیین الله بدانکه اله و خالق

ممکنات باید واجب الوجود لذاته باشد و واجب است اینکه جسم نباشد
جسم محتاج بحیز است و عرض نباشد چونکه محتاج است بجیز یکه قائم
براو بشود و احتیاج با وجوب ذاتی منافی است و عیسی عبارة بود از
ان شخص بشری جسمانی که موجود شد بعد از انکه [redacted] معدوم بود و کشته
شد بقول شما بعد از انکه زنده بود و اول که بدنیا امد طفل بود [redacted] تا
انکه براه افتاد و بعد از ان جوان شد مثل سایر جوانان بنی ادم
میخورد و می اشامید و بول و غایط میکرد مثل سایر خلق و میخوابید و
بیدار میشد و در ادله عقول مقرر است کسی که موجود بشود بعد
از نبودن قدیم و واجب الوجود لذاته نمیشود معنی واجب الوجود
لذاته اله است که ذات او علة تامه است از برای وجود و بقاء
او و چنین محتاج بحیز دیگر مثل حیز محال است که باشد والا علة
علة تامه نیست و متغیر محال است که دائمی و ازلی باشد وجه دیگر
از برای ابطال مقاله شما باینکه میگوئید که یهود او را گرفتند و بر دار
کشیدند و او را زنده بر دار گذاشتند و پهلوی او را شکافتند و هر
قدر ممکن او شد سعی و حیله میکرد که از دست انها فرار کند و وجود را
مخفی کنند نشد برای او و در ان حال که این کارها را بر او وارد نمودند
اظهار

۳ عدم او و زوال و ضعف و احتیاج است در عیسی

اظهار جزع میشد از ان حضرت صادر میشد اگر خود تن اله بود یا
انکه اله حلول در او کرده بود یا جزئی از اله در او حلول کرده بود
چرا دفع انها از خود نکرد و چرا جمیع یهود را هلاک نکرد و چه حاجة داشت
که اظهار جزع کند از فعل یهود و حیله کند که فرار کند و حیله او فایده
نکند و وجه ثالث از برای ابطال مقاله شما نصاری ان است که
یا میگوئید اینکه خداوند همین شخص جسمانی مشاهد محسوس است لا غیر
یا اینکه خدا و ند غیر او است لکن بکلیته حلول کرده در او یا اینکه
جزئی از خداوند حلول کرده در او اگر اول باشد وقتی که یهود او را
[redacted] کشتند بزعم شما باید اله عالم کشته شده و مرده باشد
بعد از انکه خالق مخلوقات مرد چگونه عالم باقی ماند بقاء انها بخدا
مرده نمیشود و اگر دوم باشد که اله بکلیته حلول کرده در عیسی علیه السلام
اگر خداوند نه جسم باشد نه عرض حلول او در جسم محال است و اگر جسم باشد
حلول او عبارة از تفرق اجزاء او است با اجزاء جسم عیسی و اختلاط با انها
و لازم میاید تفرق اجزاء اله و اگر عرض باشد محتاج است بمحل چه قبل
از حلول در عیسی و چه بعد از او و اگر وجه سیم باشد که جزئی از اله در عیسی

۳ بعد از ان بعید در ... [illegible]

حلول کرده اگر آن جزء مدخلیت در الهیت اله دارد وقتی که آن
جزء منفصل شد از اله باید الهیت اله باقی نماند چونکه فرض این است
که تا آن جزء منضم باله نباشد اله نمیشود و اگر آن جزء مدخلیت
در الهیت ندارد وجود او در عیسی کلا وجود است هیچ عیسی را خدا
نمیکند جهت اینکه آن جزء را فرض کردی هیچ مدخلیتی در الهیت
او محقق نیست وجه چهارم از او پرسیدم چه شما را وا داشته بر
اینکه قائل شوید بالهیت عیسی گفت ظهور معجزات و عجایب
از اینکه مرده را زنده و کور مادرزاد را صاحب چشم کرده و صاحب
برص را خوب کرده و حصول اینها نمیشود الا بقدرة خود خدا
گفتم چوب را اژدها کردن ابعد است در عقول از اینکه مرده را
کسی زنده کند بجهت اینکه مرده همان زنده است روح او رفته و سایر
اجزاء و شکل و جوارح او باقی است اما چوب درخت بشود
افعی جاندار که بلع کند یک عالم از چوبهای دیندها و
اسباب و آلات سحره را بعد از آن بر گردد بهمان چوبی که
بود و هیچ معلوم نشود آن آلات سحره کجا رفتند و چه شدند
این

این اعجب است در عقول از مرده زنده کردن اگر آن
انقلاب عصا برای موسی سبب نشود که او را خدا بداند پس خدا
بدانیم زنده کردن مرده بطریق اولی سبب نیست برای
عیسی وجه پنجم اینکه بتواتر بما رسیده و بشما جماعت نصاری
رسیده که عیسی عظیم الرغبة بوده در طاعات و عبادات برای
پروردگار اگر خود او خدا باشد کسی هرگز دیده یا شنیده
که خود شخص عبادت خودش را بکند وجه ششم اینکه بدیهی عقول
یکی این است که وجود ممکنات دلیلند بر وجود واجب
الوجود بجهة اینکه محال است که ایجاد از ممکنی مثل خودش
باشد والا الدور او تسلسل و این هم مسلم است که عدم الدلیل
لایدل علی عدم المدلول و الا باید وقتی که عالم ممکنات
هنوز موجود نشده بودند مدلول که خداوند است هم بوجود
نباشد پس هرگاه تجویز کردی که خداوند حلول کرده در بدن عیسی
تجویز بکن که حلول هم کرده باشد در بدن من و تو و بدن هر حیوانی

و نباتی و جمادی و نتوانی بگوئی که تجویز در عیسی دلیل او وجود
معاجز است در او نه در من و تو و حیوانات جهة همان حقه
که گفتیم عدم الدلیل لا یدل علی عدم المدلول و الا لازمه او
این است که گفتیم وقتی که ممکنات عالم هنوز بوجود نشده
بودند که دلیلند بر واجب الوجود باید ملتزم بشوی که واجب
الوجود هم نبوده و مذهبی که موجب تجویز این باشد که خداوند
حلول کرده باشد در بدن کلب و حمار و مخلوقات دیگر مانند
ذباب و خنفساء و جعل و امثال ذلک این مذهب در غایة
سخافة است انتهی کلام فخر رازی با قدری توضیح و تشریح زائد
بران و در این ایام باز کتابی دیگر از کبرای صوفیه بنظر
رسید که سوای این چهار کتاب شیخ عزیز نسفی و صاحب
اشعة اللمعات بود و او را هم خدا نشناسی دیگر چاپ کرده
و منتشر نموده و در فروش میشود برای افساد این دین پاک
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و در آن کتاب
نظیر این تحقیقات مذکوره در این چهار کتاب برای مذهب
تصوف

تصوف مذکور بود و زیاده چیزی که داشت اینکه ائمه
طاهرین را خالق و رازق میدانسته و این مطلب اگر چه مشهور
در این زمان است نسبة او را بشیخ احمد احسائی و اتباع
او میدهند ولیکن صاحب این کتاب از اتباع شیخ احمد
نیست بلکه معاصر او بوده یا اندکی مقدم بر شیخ احمد عصر او
بوده و این ائمه طاهرین را خالق و رازق دانستن در عصر
خود ائمه صلوات الله علیهم هم گفتگوی او بوده چنانکه از کتب
رجال شیعه و کتب اخبار مفهوم میشود در اخبار نقل از کتاب
اعتقادات صدوق کرده که روایة کرده از زراره که گفت
عرض کردم بخدمت حضرة صادق علیه السلام شخصی است از
اولاد عبدالله ابن سبا قائل است بتفویض حضرة فرمود تفویض
چه چیز است عرض کردم میگوید خداوند تبارک و تعالی خلق
کرد محمد و علی را صلوات الله علیهما پس تفویض کرد بآنها پس
خلق کردند و رزق دادند و میراندند و زنده کردند پس

حضرت فرمود دروغ گفت ای دشمن خدا هرگاه بدرستی
بخوانی پس بخوان برای او این آیه را که در سوره رعد است
ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله
خالق کل شیء وهو الواحد القهار زراره میگوید رفتم
نزد آن شخص و فرمایش امام را رسانیدم و آیه را برای او
خواندم گویا سنگی بدهن او انداختم و لال شد از جواب
و باز در بحار نقل کرده از کتاب عیون اخبار صدوق علیه
الرحمه که روایت کرده از یزید ابن عمیر ابن معویه الشامی
که میگوید داخل شدم بخدمت حضرت رضا علیه السلام در مرو
خراسان پس گفتم یا ابن رسول الله روایت شده از برای
ما از صادق جعفر ابن محمد صلوات الله علیهما که لا جبر و لا
تفویض امر بین امرین معنای آن چیست حضرت فرمود کسی
که گمان کند اینکه خداوند امر خلق و رزق را تفویض کرده
بحجج خودش پس او قائل بتفویض است و قائل بجبر کافر است
و قائل بتفویض مشرک است و باز در بحار نقل کرده از

احتجاج

احتجاج طبرسی علیه الرحمه که او روایت کرده از ابوالحسن علی
ابن احمد قمی که گفت اختلاف افتاد میان جماعت شیعه که
آیا خداوند تفویض کرده بائمه علیهم السلام اینکه خلق کنند
و رزق دهند پس جماعتی میگفتند این محال است جایز نیست
بر خداوند که چنین کند بجهت اینکه اجسام قدرت ندارد بر
خلق آنها کسی غیر از خداوند و جماعت دیگر می گفتند که خداوند
خودش این قدرت را بائمه علیهم السلام داده و تفویض بآنها
کرده اینکه خلق کنند و رزق دهند و نزاع شدید شده میان
آنها بزرگ شد پس یکی گفت چرا شما این امر را سؤال نمیکنید
از ابی جعفر محمد ابن عثمان نایب دویمی امام عصر صلی الله علیه که
در زمان غیبت صغری این امر واقع شده بود و او این مطلب را
از خود امام علیه السلام سؤال کند پس همگی راضی شدند و تسلیم
کردند و نوشتند مسئله را و فرستادند نزد ابو جعفر پس جواب
آمد از امام علیه السلام و نسخه جواب این است بدرستیکه خداوند

خودش خالق اجسام است وقسمت ارزاق را میکند خداوند
نه جسم است ونه حلول در جسم میکند لیس کمثله شیء وهو
السمیع البصیر واما ائمه علیهم السلام پس از خداوند خواهش
میکنند ومسئلت میکنند پس خلق میکند واز خداوند مسئلت
میکنند پس رزق میدهد بجهت اجابت سؤال ایشان و
تعظیم حق ایشان وباز در بحار نقل کرده از کتاب عیون
اخبار صدوق علیه الرحمه که او روایت کرده بسند خود
از یاسر خادم که گفت عرض کردم خدمت حضرت رضا
علیه السلام چه میفرمائی در باب تفویض حضرت فرمود
خداوند تفویض کرد بپیغمبر خود امر دین را وفرمود
ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واما خلق
ورزق پس نه وفرمود خداوند خودش خالق هر چیز است
وخودش فرموده عز وجل الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء
سبحانه وتعالی عما یشرکون وباز در بحار نقل کرده از کتاب
عیون

عیون صدوق علیه الرحمه که او بسند خود روایت کرده از ابی هاشم
جعفری که میگوید سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام از غلات و
مفوضه پس حضرت فرمود غلات کفارند ومفوضه مشرکند کسی
که بنشیند با انها یا اینکه مخالطه کند با انها یا بخورد یا بیاشامد
یا با انها مواصله کند یا زن دهد یا زن از انها بگیرد یا پناه
دهد انها را یا امانتی بسپارد بانها یا تصدیق کند انها را یا
اعانت کند بنصف کلمه انها را خارج شده از ولایت
خداوند وولایت رسول خدا وولایت ما اهل البیت و این
غلات در زمان ائمه علیهم السلام بعضی قائل بربوبیت ائمه علیهم
السلام بودند وبعضی قائل بنبوت انها بودند وائمه علیهم
السلام طعن ولعن میکردند بر انها وانها ابداً فرقه ئی
شدند چونکه اصحاب واتباع پیدا کرده بودند واین مقالات
وریاست برای انها درست شده بود وبمکان مردم می
دادند که اصحاب سر ائمه علیهم السلام هستیم وائمه اسرار
خود را بناقابلی نمیگویند وما قابلیت ان را داشتیم ویا

بر خود را گفته اند در زمان امام محمد باقر علیه السلام مغیرة
ابن سعید بود و در زمان حضرة صادق علیه السلام ابو
الخطاب بود محمد ابن ابی زینب و در زمان امام حسن
عسکری علیه السلام علی ابن حسکه قمی بود سهل ابن زیاد
که از بزرگان رواة است و کلینی در کافی بیک واسطه
از او بسیار روایة میکند میگوید جمعی از اصحاب با تو نوشتند
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فدایت شویم علی ابن
حسکه ادعاء میکند که از اولیاء شما است و تو ای اول
قدیم هستی و او باب تو است و نبی تو است تو او را امر
کرده ای که مردم را بخواند بهمین نحو و میگوید صلوة و
زکوة و حج و صوم معرفة امام است و معرفة فرستاده
او است و هر کس دعوة او را قبول کند و تو را با این
نحو معرفة پیدا کند همان مؤمن است او را ایمان کامل حاصل
است و از او ساقط است عبادات از صوم و صلوة و
حج و میل کرده بمذهب این علی ابن حسکه خلق کثیری
از شیعیان پس اگر رای مبارک تعلق بگیرد منت بگذار
بعد

بر دوستان و اولیائت بجواب این عریضه نجاة بدهی
ایشان را از هلاکه حضرة امام حسن عسکری علیه السلام در جواب
نوشت دروغ گفته است این علی ابن حسکه بر او باد لعنة
خدا و کافیست ترا اینکه من نمیشناسم او را در شیعیان
من باشد خدا لعنة کند او را قسم بخداوند متعال اینکه نه
فرستاده است خداوند محمد را و نه سایر انبیاء قبل از او را
صلی الله علیهم الا بدین حنیفی و نماز و زکوة و حج و صیام
و ولایة اوصیاء ایشان و نخوانده محمد صلی الله علیه واله
کسی را مگر بوحدانیة خدا لاشریک له و ما اوصیاء از
اولاد او بندگان خدا هستیم عبید خدا هستیم شریک
قرار ندادیم از برای خدا احدی را اگر اطاعة او
کنیم رحم کند ما را و اگر معصیة او کنیم عذاب کند ما را حجة
از برای ما بر خدا نیست بلکه حجة از برای خداوند است بر
ما و بر جمیع خلقش بری هستیم بسوی خداوند از گفته های این
علی ابن حسکه و دوری میجوییم بسوی خداوند از این سفاهتهای او

پس اجتناب کنید و دوری جوئید از او و بر او باد لعنة خدا
راهها را بر او و بر اصحاب او تنگ کنید و اگر متمکن
شدید و خلوتی دیدید سر انها را بسنگ خورد کنید و در

بحار ایضا نقل کرده از کافی بسند خود از سدیر ابن حکیم
صیرفی میگوید عرض کردم خدمت حضرة صادق علیه السلام
بدرستیکه جمعی هستند که گمان دارند در حق شما اینکه خدا
هستید و این قوم تلاوة میکنند بر ما قرانی در این باب

و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله پس حضرة فرمود
یا سدیر سمع من و بصر من و بشره من و لحم من و دم من
بری هستند از این جماعة و خداوند بری است از این
جماعة نیستند این جماعة بر دین من و دین اباء من
قسم بخدا جمع نمیکند خداوند میان من و ایشان در قیامة
الا در حالیکه غضبناک است بر ایشان سدیر باز می
گوید عرض کردم و جمعی دیگر هست نزد ما که میگویند
شما انبیاء هستید و میخوانند بر ما در این باب قرانی

یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما
تعملون

تعملون علیم حضرة فرمود یا سدیر سمع من و بصر من و شعر
من و بشره من و لحم من و دم من بری هست از این جماعة
خداوند و رسول او بری هستند از این جماعة نیستند این جماعة
بر دین من و دین اباء من قسم بخدا جمع نمی کند خداوند میان
من و میان این جماعة در قیامة الا و اینکه غضبناک است بر
ایشان سدیر میگوید عرض کردم فدایت شوم پس شما چه
هستید حضرة فرمود خزان علم خدا هستیم و ترجمان وحی
خدا هستیم ما جماعتی هستیم معصوم امر کرده است خداوند باطاعة
ما و نهی کرده است از معصیة ما و ما ئیم حجة بالغه بر
هر کسی که تحت اسمان و روی زمین است و باز در بحار نقل
کرده از رجال کشی که او بسند خود روایة کرده از حضرة صادق
علیه السلام که فرمود خداوند لعنة کند مغیرة ابن سعید را بدرستیکه
او دروغ می بست بر پدرم پس خداوند چشانید باو گرمی اهن را
خدا لعنة کند کسی را که میگوید در حق ما چیزی را که ما نمیگوئیم در
باره خودمان و لعنة کند خداوند کسی را که ما را از
عبودیة خداوند بر میکند ان خداوندی که ما را خلق کرده

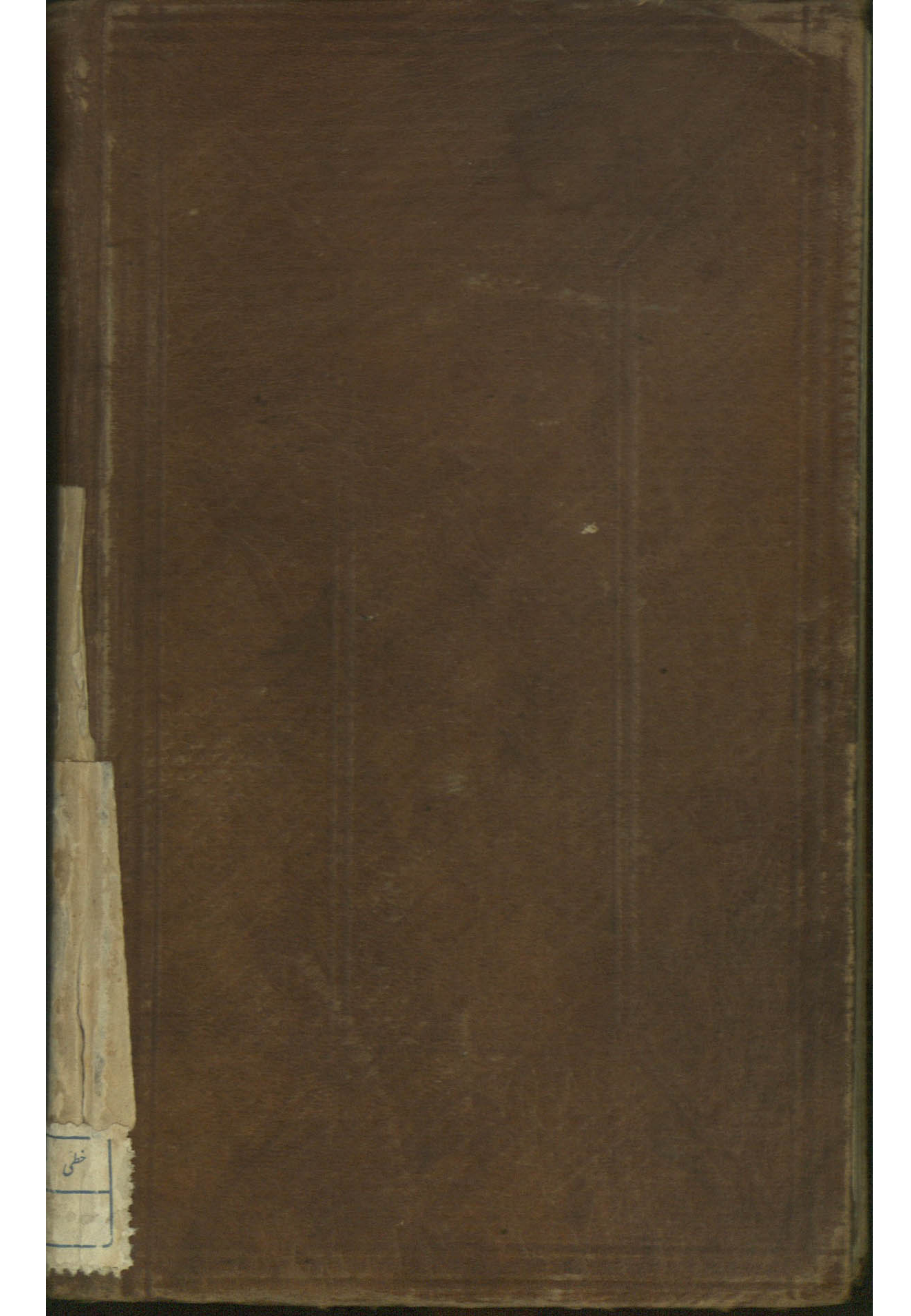
و بسوی او است بازگشت ما و معاد ما و بدست او است
پیشانی ما و باز در بحار نقل کرده از کافی بسند خود از بعض
اصحاب حضرة صادق علیه السلام که گفت روزی حضرة بیرون
آمد بنزد ما در حالی که غضبناک بود و فرمود من قبل از
این بیرون آمدم بجهة حاجتی و کاری پس بر خوردم به
بعض سودان اهل مدینه پس فریاد کرد لبیک جعفر ابن
محمد لبیک پس فی الفور بر گشتم بخانه ام خائف و ترس
ناک از گفته او و سجده کردم در مسجد خودم از برای پرور
دگار خود و خاک مالیدم صورة خود را و ذلیل کردم
از برای او نفس خود را و تبری جستم بخداوند از آن
صدای او و هر گاه عیسی ابن مریم تعدی میکرد از آنچه
خداوند در حق او گفته که بنده ذلیل خداوند است هر آینه
کر میشد بکری که هرگز چیزی را نشنود و کور میشد بکوری
که هرگز چیزی را نه بیند ابداً و لال میشد بلالی که هرگز
تکلم نکند ابداً بعد از آن فرمود خدا لعنت کند ابو الخطاب را
و بکشد او را با آهن و باز در بحار نقل کرده از رجال کشی

که او

که او روایة کرده بسند خود از مصادف که گفت وقتی که تلبیه
گفتند جماعتی در کوفه داخل شدم بخدمت حضرة صادق علیه السلام
پس باو خبر دادم از فعل آنها پس حضرة افتاد بسجده و سینه خود را
بر زمین چسبانیده بود و میگریست و با انگشت خود اشاره میکرد
و تضرع و ابتهال میکرد و میگفت بل عبد لله قن داخر و بسیار
این کلام را تکرار میکرد بعد از آن سر بر داشت و اشکهای او
میریخت بر ریش مبارکش پس پشیمان شدم از آن خبری که بآن
حضرة دادم و عرض کردم فدایت شوم بر تو چه تقصیری هست
از فعل این جماعة حضرة فرمود ای مصادف عیسی ابن مریم را گفته
که نصاری در حق او میگفتند اگر ساکت میشد از او هر آینه
حق بر خداوند بود که او را کر کند و کور کند چشم او را و اگر من ساکت
شوم از آنچه ابو الخطاب محمد ابن ابی زینب در حق من میگوید
هر آینه حق است بر خداوند که سمع مرا کر کند و چشم مرا کور کند
و باز در بحار نقل کرده از کتاب کشف الغمة که او روایة کرده
از دلائل حمیری از مالک جهنی که گفت بودیم در مدینه زمانی
که جلا شده بودند فرقه شیعه و فرقها شده بودند پس ما رفتیم خارج
شهر مدینه و بطرفی نشستیم و خلوة کردیم و شروع کردیم بذکر

فضائل ائمه علیهم السلام وچیزهائیکه شیعه درحق انها میگویند
تا انکه بخواهد پا امد در ربوبیة انها پس ناگاه دیدیم حضرة صادق
علیه السلام بالای سرما ایستاده سوار الاغی نفهمیدیم ازکجا
امد پس فرمود ای مالک وای خالد کی بسخن شما امد در ربوبیة
عرض کردیم بخواطر ما نیامد مگر الان والساعة فرمود بدانید
ازبرای ما است پروردگاری که حفظ میکند ما را در شب
وروز وعبادة او میکنیم ای مالک وای خالد بگوئید در
حق ما هرچه بخواهید وقرار دهید ما را مخلوق خدا واین را چند دفعه
تکرار کرده بود در حالی که سوار الاغ بود وبدانکه ای مؤمن
وحد همین فرقی که امام علیه السلام فرمود هرچه هستیم وهر
چه داریم از صفات وکمالات مخلوق دیگری هستیم که وجود
ما را او موجود کرده وکمالات ما را او عطا فرموده وما مالک
نیستیم نه ایجاد خودمان را فضلا از اعطاء کمالات خودمان
این مخلوق را در مرتبه خالق او وموجد او ومعطی کمالات او
اوردن دوری او از مشرق تا مغرب است مؤمن خداترس باید
حدود فرمایشات ائمه را علیهم السلام ملاحظه داشته باشد دراین
زمانی که این مرض غلو بانواع واقسام درمیان فرقه شیعه هم
هست واجتناب کند ختم بالخیر والبرکة فی شهر شوال ١٣٤٣




خطی